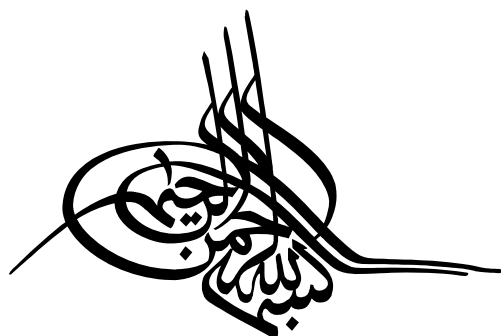




نقد هنری و ادبی

سری کتاب‌های کمک آموزشی کارشناسی ارشد

مجموعه پژوهش هنر
مؤلف: زهرا ایرانی‌صفت

نقد هنری و ادبی / زهرا ایرانی‌صفت

مشاوران صعود ماهان، ۱۴۰۱

۲۲۷ ص: جدول، نمودار (آمادگی آزمون کارشناسی ارشد)

ISBN: ۹۷۸-۶۰۰-۴۵۸-۵۷۲-۹

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

فارسی - چاپ اول

۱ - استعداد و آمادگی تحصیلی

۲ - آزمون‌ها و تمرین‌ها (عالی)

۳ - آزمون دوره‌های تحصیلات تکمیلی

۴ - دانشگاه‌ها و مدارس عالی - ایران - آزمون‌ها

زهرا ایرانی‌صفت

ویراستار علمی: بیتا عبدنیک‌فرجام

ج - عنوان

۲۳ ت ۳۴۷ الف/۲۳۵۳ LB

۳۷۸/۱۶۶۴

رده‌بندی دیویی:

۳۴۸۰۹۷۲

شماره کتابشناسی ملی:



نام کتاب: نقد هنری و ادبی

مؤلف: زهرا ایرانی‌صفت

ویراستار علمی: بیتا عبدنیک‌فرجام

ناشر: مشاوران صعود ماهان

نوبت و تاریخ چاپ دوم / ۱۴۰۱

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

قیمت: ۲/۹۹۰/۰۰۰ ریال

شابک ISBN: ۹۷۸-۶۰۰-۴۵۸-۵۷۲-۹

انتشارات مشاوران صعود ماهان: خیابان ولیعصر، بالاتر از تقاطع مطهری،

روبروی قنادی هتل بزرگ تهران، جنب بانک ملی، پلاک ۲۰۵۰

تلفن: ۴-۸۸۱۰۰۱۱۳

سخن ناشر

«ن والقلم و ما یسطرون»

کلمه نزد خدا بود و خدا آن را با قلم بر ما نازل کرد.

به پاس تشکر از چنین موهبت الهی، مؤسسه ماهان درصدد برآمده است تا در راستای انتقال دانش و مفاهیم با کمک اساتید مجرب و مجموعه کتب آموزشی خود برای شما داوطلبان ادامه تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد، گام مؤثری بردارد. امید است تلاش‌های خدمتگزاران شما در این مؤسسه پایه‌گذار گام‌های بلند فردای شما باشد.

مجموعه کتاب‌های کمک آموزشی ماهان به‌منظور استفاده داوطلبان کنکور کارشناسی ارشد سراسری و آزاد تألیف شده‌اند. در این کتاب‌ها سعی کرده‌ایم با بهره‌گیری از تجربه اساتید بزرگ و کتب معتبر داوطلبان را از مطالعه کتاب‌های متعدد در هر درس بی‌نیاز کنیم. دیگر تألیفات ماهان برای سایر دانشجویان به‌صورت ذیل است.

● مجموعه کتاب‌های ۸ آزمون: شامل ۵ مرحله کنکور کارشناسی ارشد ۵ سال اخیر به همراه ۳ مرحله آزمون تألیفی ماهان همراه با پاسخ تشریحی می‌باشد که برای آشنایی با نمونه سوالات کنکور طراحی شده است. این مجموعه کتاب‌ها با توجه به تحلیل ۳ ساله اخیر کنکور و بودجه‌بندی مباحث در هریک از دروس، اطلاعات مناسبی جهت برنامه‌ریزی درسی در اختیار دانشجو قرار می‌دهد.

● مجموعه کتاب‌های کوچک: شامل کلیه نکات کاربردی در گرایش‌های مختلف کنکور کارشناسی ارشد می‌باشد که برای دانشجویان جهت جمع‌بندی مباحث در ۲ ماهه آخر قبل از کنکور مفید است.

بدین‌وسیله از مجموعه اساتید، مولفان و همکاران محترم خانواده بزرگ ماهان که در تولید و به‌روزرسانی تألیفات ماهان نقش مؤثری داشته‌اند، صمیمانه تقدیر و تشکر می‌نماییم.

دانشجویان عزیز و اساتید محترم می‌توانند هرگونه انتقاد و پیشنهاد درخصوص تألیفات ماهان را از طریق سایت ماهان به آدرس mahan.ac.ir با ما در میان بگذارند.

مؤسسه آموزش عالی آزاد ماهان

سخن مؤلف

رولان بارت از تجربه شخصی خود در تقلید از یک نقاشی ایرانی سده هفدهم به نام "مجلس شکار" می‌گوید. او به جای تصویر کردن کل، قسمت‌هایی از نقاشی را تقلید کرد، که البته نتیجه آن با ترکیب نقاشی اصلی یکی نبود، بلکه خود اثر دیگری بود.

حدود دو دهه است که در حوزه‌های دانشگاهی و دانشکده‌های هنری ایران، مباحث فلسفه هنر، زیبایی‌شناسی و نقد هنری مورد توجه قرار گرفته است. این توجه به همت استادان حوزه فلسفه و نقد؛ تألیفات، درس گفتارها و سخنرانی‌های آن‌ها بویژه استاد بابک احمدی که قسمت اعظم این نوشتار وام‌دار تأثیر و تألیفات ایشان است، آغاز شد و هنوز هم ادامه دارد.

این کتاب نه با نگاهی فلسفی و نه توسط دانش آموخته فلسفه، بلکه با دیدی هنری و پژوهش‌گر هنر تنظیم شده است. در نگارش آن سعی بر ساده‌نویسی و مختصرنویسی بوده، که البته خواننده باید صحت آن را تأیید کند.

هدف این نوشتار آشنایی مخاطبین به خصوص دانشجویان حوزه هنر و ترغیب آن‌ها به مطالعه و پی‌گیری مطالب فلسفه هنر و نقد هنری است. به همراه این کتاب، کتاب سؤالات چهارگزینه‌ای طراحی شده که دانشجویان پس از مطالعه مباحث می‌توانند به آزمون دریافت‌های خود بپردازند.

از این جهت این کتاب می‌تواند آغازی باشد بی‌پایان. بنابراین علی‌رغم کاستی‌ها، امید است که به ایجاد انگیزه بی‌انجامد.

زهره ایرانی‌صفت

۱۳	درآمد.....
۱۴	ظهور تمدن یونانی.....
۱۶	فلاسفه پیش از سقراط.....
۱۶	سه فیلسوف مکتب ملطی.....
۱۶	طالس.....
۱۶	آناکسی مندر.....
۱۷	آناکسی منس.....
۱۷	فیثاغورث.....
۱۷	پارمیندس.....
۱۷	هراکلیتوس.....
۱۷	امپدوکلس.....
۱۸	آناکسا گوارس.....
۱۸	اتمئیست‌ها.....
۱۸	سوفئیست‌ها.....
۱۸	سقراط.....
۱۸	اسطوره و مفهوم سرنوشت در فرهنگ یونان.....
۱۹	یونان دوران پریکلس.....
۲۱	افلاطون.....
۲۲	مدینه فاضله.....
۲۳	تخنه - مهارت، فن، صنعت.....
۲۴	معرفت و ادراک در فلسفه افلاطون.....
۲۴	هنر و هنرمند در یونان باستان.....
۲۹	ارسطو.....
۳۰	آثار ارسطو.....
۳۴	تقلید، میمسیس.....
۳۵	تراژدی.....
۳۸	مکاتب فلسفی بعد از ارسطو.....
۳۸	کلبیان.....
۳۸	رواقیون.....
۳۹	اپیکوریان.....

۳۹		نئو افلاطونیسم
۳۹		فلو طین
۴۰		قرون وسطی
۴۳		فلاسفه قرون وسطی
۴۳		قدیس آگوستین
۴۵		قدیس توماس آکونیاس
۴۸		رنسانس
۵۳		نهیضت اصلاح دین
۵۴		فرانسیس بیکن
۵۵		قرن هفدهم میلادی - عصر باروک
۵۶		تاماس هابز
۵۶		آغاز مدرنیته - رهیافت دکارتی
۵۶		رنه دکارت
۵۷		بازنمایی
۵۹		باروخ اسپینوزا
۶۰		ویلهم لایبنیتس
۶۱		ظهور زیبایی شناسی
۶۱		فلاسفه تجربه گرا (لاک، بارکلی، هیوم)
۶۴		خرد انتقادی (قرن هجدهم)
۶۵		عصر روشنگری - فرانسه - قرن هجدهم
۶۶		ایده آلیسم آلمانی
۶۶		امانوئل کانت
۶۸		زیبایی و والایی از نظر کانت
۶۹		ظهور مکتب نئو کلاسیک در هنر
۷۱		رمانتیسم
۷۲		یوهان گوته لیپ فیخته
۷۳		فردریش ویلهلم یوزف فون شلینگ
۷۴		یوهان کریستف فردریش فون شیلر
۷۵		گوتهولد افرایم لسینگ
۷۵		رویکرد رمانتیک در هنر
۷۷		ایده آلیسم
۷۸		گئورگ ویلهلم فردریش - هگل
۸۳		آرتور شوپنهاور
۸۹		فردریش ویلهلم نیچه
۹۳		قرن بیستم و رهیافت های فلسفی - هنری
۹۵		تولستوی
۹۶		کارل مارکس
۹۷		هنر مدرن و مفهوم از خود بیگانگی

۹۹	گئورک لوكاچ
۱۰۰	مكتب فرانكفورت
۱۰۰	تئودور و آدورنو
۱۰۴	والتر بينامين
۱۰۷	هربرت ماركوزه
۱۰۹	نقد فمنيست
۱۱۰	بند توكروجه
۱۱۱	اشكال نمادين در هنر
۱۱۱	ارنست كاسيرر
۱۱۳	سوزان لانگر
۱۱۴	فرماليسم روسي
۱۱۵	در زماني و هم‌زماني
۱۱۷	رومن ياكوبسن
۱۱۸	ريخت‌شناسي
۱۱۹	ساختارگرایی
۱۲۰	مونژن فردينان دوسوسور
۱۲۲	نشانه‌شناسي
۱۲۳	چارلز سندرس پيرس
۱۲۵	كلودلوي استروس
۱۲۶	نقد هنري در حوزه روان‌شناسي
۱۲۶	زيگموند فرويد
۱۲۹	كارل گوستاو يونگ
۱۳۵	روان‌شناسي ساختارگرا
۱۳۵	تراك لاكان
۱۳۶	ميشل فوكو
۱۳۸	جواني واتيمو
۱۳۹	رولان بارت
۱۴۱	اومبرتو اكو
۱۴۲	ژوليا كريستوا
۱۴۴	هرمنوتيك و تفسير متن
۱۴۴	هرمنوتيك رمانتيك
۱۴۴	فردريش دانيل ارنست شلاير ماخر
۱۴۵	هرمنوتيك مدرن
۱۴۵	هانس گئورگ گادامر
۱۴۶	پلي ريكور
۱۴۸	فرهنگ رسانه
۱۴۸	مارشال مك لوهان
۱۴۹	رسانه و وانمايي

۱۴۹	ژان بودریار.....
۱۵۰	شالوده‌شکنی.....
۱۵۰	ژاک دریدا.....
۱۵۳	تفاوت مدرنیسم و پست مدرنیسم در هنر.....
۱۵۳	هنر مدرن.....
۱۵۴	هنر پست مدرن.....
۱۵۵	مارتین هیدگر.....
۱۵۸	یوهان کریستین فردریش هلدلین.....

نقد ادبی

۱۶۱	مسائل نقد ادبی.....
۱۶۵	انواع نقد یا مکاتب نقادی.....
۱۶۵	نقد اجتماعی.....
۱۶۶	نقد فنی.....
۱۶۶	نقد زیبایی‌شناسانه.....
۱۶۷	نقد اخلاقی.....
۱۶۷	نقد اجتماعی.....
۱۶۷	نقد روان‌شناسی.....
۱۶۸	نقد بیانگرانه.....
۱۶۸	نقد عینی.....
۱۶۸	نقد برهانی.....
۱۶۸	نقد نظری و نقد عملی.....
۱۶۸	نقد اسطوره‌ای.....
۱۶۹	نقد تاریخی.....
۱۶۹	تاثیر شعر.....
۱۷۱	از گذشته ادبی ایران.....
۱۷۴	سبک شعر فارسی.....
۱۷۵	نثر و نویسندگی.....
۱۷۷	تحلیل آثار مهم نظم و نثر فارسی.....
۱۷۸	ادبیات یونانی.....
۱۷۹	روم.....
۱۷۹	ادبیات اروپایی.....
۱۷۹	مکتب کلاسی‌سیسم.....
۱۸۰	مکتب رومانتیسم.....
۱۸۰	قرن نوزدهم.....
۱۸۰	مکتب رئالیسم.....
۱۸۱	مکتب ناتورالیسم.....
۱۸۱	سمبولیسم.....

۱۸۱	ادبیات قرن بیستم.....
۱۸۱	سوررنالیسم.....
۱۸۲	اگزیستانسیالیسم.....
۱۸۲	ادبیات آمریکا.....
۱۸۲	فرمالیسم روسی.....
۱۸۲	مکتب پراگ.....
۱۸۲	نئوفرمالیسم.....
۱۸۲	فوتوریسم.....
۱۸۳	ساخت گرایی.....
۱۸۳	پساساخت گرایی.....
۱۸۳	ساختارشکنی.....
۱۸۶	سوالات و پاسخنامه آزمون سراسری ۹۱-۱۴۰۱.....
۲۲۷	منابع.....

بخش اول

نقد هنری

درآمد

جوهر هنر، یعنی چیزی که ما را درون خطاها، رنگ‌ها، اصوات و کلمات، سیر می‌دهد محصول قوای بی‌شعور نیست، بلکه حاصل قوای ذی‌شعوری است که برای رسیدن به هدفی عقلایی در تلاشند و در عین کوشش و تلاش، یکدیگر را نیز یاری می‌دهند. هنر فعالیتی است که در قلمرو حیوانیت، از احساس جنسی و تمایل به بازی پدید آمده است. (تعریف شیلر - داروین - اسپنسر) و همراه با تهییج لذت‌بخش انرژی عصبی است (تعریف گرانت آلن). این، تعریفی مبتنی بر اساس تکامل تدریجی وظایف الاعضا (فیزیولوژیک) خواهد بود یا هنر، تجلی خارجی احساسات نیرومندی است که انسان آنها را تجربه و آزمایش کرده است.

این تجلی ظاهری، به وسیله خطاها، رنگ‌ها، حرکات و اشارات، اصوات و کلمات صورت می‌پذیرد (تعریف ورون). با وجود برتری این تعاریف بر تعاریف متافیزیکی که براساس مفهوم زیبایی قرار دارند، خود این تعاریف به هیچ وجه دقیق نیستند. برای اینکه هنر را دقیقاً تعریف کنیم، پیش از همه لازم است که بدان، همچون یک وسیله کسب لذت ننگریم، بلکه هنر را یکی از شرایط حیات بشری بشناسیم. به همان سان که سخن، افکار و تجارب انسان‌ها را انتقال می‌دهد و برای اتحاد و همبستگی افراد وسیله‌ای به‌شمار می‌رود، هنر نیز چنین کاری را انجام می‌دهد. صفت ویژه این وسیله ارتباط که آن را از وسیله دیگر یعنی سخن متمایز می‌سازد، این است که انسان به یاری «کلام» افکار خویش و توسط هنر احساسات خود را به دیگری انتقال می‌دهد.

هنر یک فعالیت انسانی و عبارت از این است که انسانی آگاهانه و به یاری علائم مشخصه ظاهری، احساساتی را که خود تجربه کرده است به دیگران انتقال دهد، به طوری که این احساسات به ایشان سرایت کند و آنها نیز آن احساسات را تجربه نمایند و از همان مراحل حسی که او گذشته است بگذرند.

برطبق برخی استنباط‌های جدیدتر، هنر معانی و تعریف‌های دیگری نیز دارد از جمله: پدید آوردن اشیا و موضوعاتی که به منظور برانگیختن تجربه زیبایی‌شناختی ساخته و پرداخته می‌شوند؛ دادن معنی و مضمون به اشیا در بافت یک چارچوب فرهنگی مشخص، یعنی دنیای هنر؛ نهاد اجتماعی خاصی که قواعد و نقش‌های تشکیل‌دهنده‌اش تشخیص داده می‌شود؛ یا فعالیتی که فقط از لحاظ تاریخی به مثابه هنر از طریق نوعی همبستگی با موضوع‌ها و فعالیت‌هایی که پایگاه هنرشان مسلم انگاشته می‌شود قابل تشخیص است.

فلسفه هنر با نقد هنر که تحلیل و ارزیابی آثار ویژه هنری است، تفاوت دارد. هنگامی که خطابه‌ای درباره قراردادهای تئاتر دوره الیزابت به منظور بیان بعضی از شگردهای مورد استفاده نمایشنامه‌های شکسپیر برگزار می‌شود کنش نقد، حالت تاریخی به خود می‌گیرد؛ زمانی که عناصر و مفاهیم قطعه شعری خاص تجزیه می‌شود یا واردات آن در پیوند با قطعات دیگر و اشعار سنتی تبیین می‌گردد، کنش نقد حالت تحلیلی پیدا می‌کند، هنگامی که دلایلی درباره خوب یا بد بودن یک اثر خاص هنری یا بهتر و بدتر بودن آن از یک اثر دیگر هنری ارائه می‌شود، کنش نقد به صورت یک عمل ارزش‌گذارانه (evaluative) درمی‌آید؛ گاهی نیز یک اثر واحد هنری مدنظر نیست، بلکه طبقه ویژه‌ای از آثار هنری سبکی و یا نوعی خاص (مثل اشعار شبانی یا موسیقی باروک) تشریح می‌شود؛ زمانی هم در هنر، یک دوره کامل (مثل دوره رمانتیک) مدار بحث و صحبت قرار می‌گیرد. به هر حال هدف نقد هنر در همه موارد، حصول ادراکی مضاعف و بهره‌گیری و بردن لذتی والا از اثر هنری (یا طبقه‌ای از آثار هنری) است و بحث و بیانیه‌های آن هم به منظور تحصیل این برآیند و نیجه طرح‌ریزی می‌شود.

بررسی موفقیت نقد هنر یک شخص خاص به قرار زیر است: آیا این جستار از کتاب یا نقد هنر در افزایش ادراک انسان نقش داشته یا ادراک و فهم او را از اثر هنری مورد بحث توسعه داده؟

نقد هنر به ویژه درباره آثار هنری که بیش از حد پیچیده و غامض اند، مفید و اغلب ضروری است چون آن آثار هنری را برای ادراک و لذت افراد متوسط الحال هم تشریح و تبیین می‌سازد.

ما می‌خواهیم به ما کمک شود که آنچه دیگران ادعا می‌کنند در آثار می‌بینند، احساس می‌کنند و می‌شنوند، خودمان ببینیم، احساس کنیم و بشنویم. نویسنده خوب کسی است که با بیدار کردن و هدایت ادراکمان ما را در انجام این امر یاری رساند.

آغاز حکمت از مشرق زمین

هرچند هنوز این مسئله حل نشده و شاید هیچگاه به درستی روشن نشود که تمدن و دانش و حکمت در کدام نقطه روی زمین آغاز کرده است. ولیکن تمدنی که امروز به دستگیری اروپائیان در جهان برتری یافته، بی‌گمان دنباله آن است که یونانیان قدیم بنیاد نموده و آنها خود مبانی و اصول آن را از ملل باستانی مشرق زمین یعنی مصر و سوریه و کلد و ایران و هندوستان دریافت نموده‌اند هنگامی که یونانیان در خط علم و هنر افتادند و بنا گذاشتند که آن را از ملل شرق فراگیرند آن اقوام از دیرگاهی در راه تمدن قدم زده، معلومات بسیار فراهم کرده و مراحل مهم پیموده بودند ولیکن قوم پراستعداد یونان جمله و ماحصل آن معلومات را گرفتند و در قالب ذوق سرشار خود ریخته تحقیقات عمیق نیز بر آن افزودند، به همه رشته‌های ذوقیات و معقولات صورتی چنان بدیع دادند که اقوام دیگر خاصه مردم اروپا و آسیای غربی خوشه چین خرمن آنها گردیده و از آن چشمه زلال بهره بردند.

تعریف فلسفه

فلسفه بطور ساده و خلاصه عبارتست از تفکر درباره موضوعاتی که تاکنون دانش قطعی در موردشان میسر نشده است. اگر هر گونه دانش قطعی را علم بنامیم که وابسته به عقل بشر است و هرگونه عقیده جزمی را که از حدود دانش قطعی فراتر رود الهیات بدانیم، میان علم و الهیات فاصله‌ای وجود دارد که برای هر دونامشکوف است و این فاصله فلسفه است. در واقع فلسفه همانند الهیات به موضوعات فراتر از دانش قطعی می‌پردازد و از طرفی مانند علم به عقل بشر تکیه دارد.

فلسفه به عنوان چیزی متمایز از الهیات در قرن ششم پیش از میلاد در یونان آغاز شد و پس از گذراندن دورانی مستقل با ظهور مسیحیت و سقوط روم در الهیات فرو رفت. در قرون یازدهم تا چهاردهم میلادی زیر سلطه کلیسای کاتولیک قرار گرفت. این دوره با نهضت "اصلاح دینی" به پایان رسید و از قرن هفدهم میلادی تا عصر کنونی تحت تاثیر علم قرار دارد. بنابراین تاریخ فلسفه غرب را می‌توان به چندین دوره تقسیم کرد: دوره اسطوره و فلاسفه قبل از سقراط، دوران فلسفی از افلاطون تا ظهور مسیحیت، الهیات مسیحی و قرون وسطا، رنسانس - فلسفه دکارت و ادامه فلسفه دوران جدید.

ظهور تمدن یونان

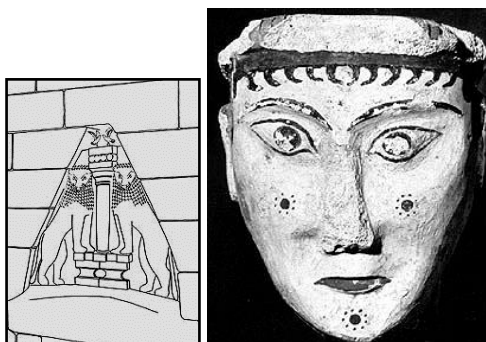
از ۲۵۰۰ تا ۱۰۰۰ قبل از میلاد در جزیره کرت فرهنگی وجود داشت که به آن فرهنگ مینویی گفته می‌شود، و هنری بسیار پیشرفته داشت، هنری مبتنی بر سرخوشی و شادی که از نظر دیدگاه نقطه مقابل فرهنگ و هنر مصر (رویکرد به جهان مرگ) محسوب می‌شد. اما این دو دیدگاه بنابر شواهد باستان‌شناسی از طریق تجارت و دریانوردی در تماس با یکدیگر بودند. کرتیان یک یا چند الهه را می‌پرستیدند. اصلی‌ترین آن‌ها "بانوی جانوران" یا الهه شکار که فرزند مذکری داشت که تنها خدای نر محسوب می‌شد. فرهنگ مینویی پیش از نابودی در حدود ۱۶۰۰ ق.م به سرزمین یونان راه یافت و با تغییراتی تا حدود ۹۰۰ ق.م باقی ماند.



طراحی دو طرف یک دیسک بانقوش هیروکلیفی، صفحه فستوس پسر خدای خورشید اسطوره یونانی The Phaestos Disc

تمدنی که در سرزمین اصلی یونان پدید آمد تمدن "میسنی" نامیده می‌شود و اگر از پشت پرده افسانه به این تمدن بنگریم، همان‌هایی هستند که در آثار هومر آمده است. یونانیان از سه قوم تشکیل شده بودند. دوری‌ها (Achaeans) آکائی‌ها و (Ionians) یونی‌ها.

آن‌ها فن نوشتن را از فنیقی‌ها که از ساکنان سوریه و در تماس با مصریان و بابلی‌ها بودند، آموختند.



معماری میسنی - دروازه شیر ۱۲۵۰-۱۳۰۰ ق. سردیس، میسنه‌ای



خدای بانو - گل رس - ۱۲۰۰-۱۲۵۰ ق. مدیوار نگاره میسنه‌ای

در قرن ششم ق.م آثار هومر که زائیده سرزمین ایونی است به شکل کامل پرداخته شد. در همین زمان در سایر نقاط کنفوسیوس، بودا و زرتشت ظهور کردند. دین یونانیان بطور کلی با خدایان المپ مربوط نبود، بلکه با دیونیسوس خدای شراب مرتبط بود. پرستش این خدا عرفان عمیقی را به وجود آورد که تأثیرات آن بسیاری از فلاسفه و حتی الهیات مسیحی را در بر گرفت. دیونیسوس (باکوس) خدایی تراسی (Thracian) بود. وقتی تراسیان راه ساختن آبجو را فرا گرفتند و از آن سرمست شدند، مستی را امری خدایی پنداشتند و بعد از آن با ساختن شراب مقام و منزلت دیونیسوس افزایش یافت. پرستش دیونیسوس از تراس به یونان انتقال یافت.

مراسم باکوس پرستی در یونان دارای عناصری وحشیانه مانند پاره پاره کردن جانوران و خوردن گوشت خام آنها بود. این مراسم با همراهی زنان بصورت جمعی و رقص و پایکوبی‌ها بر فراز تپه‌ها همراه بود. این امر در دین باکوسی چیزی به نام "جذب" را پدید آورد که پرستنده را به پرستیده جذب می‌کند.

این جنبه از آیین دیونیسوسی بود که فلاسفه را متوجه خود کرد یعنی بُعد لطیف و روحانی آن که بعدها نوعی "ریاضیت" نسبت داده شد. جای این جذب را گرفت و به (Orpheus) ارفئوس، نسبت داده شده ارفئوس در افسانه‌های یونان نماینده هنرهای موسیقایی (نغمه و سرود و نوازنده چنگ) است. یونانیان ارفئوس را هم از تراسیان اقتباس کردند. در نزد تراسیان ارفئوس، نماینده "رمزهای دلتاوا اسرارآمیز" و آیین‌هایی با محتوای نامشخص و مبهم بود. یونانیان او را به عنوان یک تراسی، نوازنده سحرآمیز، راهب و پیرو آیین دیونیسوس می‌دانستند که بعضی ویژگی‌های مناسک دیونیسوس را بنیان گذاشت و در نهایت جای او را گرفت.



سر ارفئوس - گوستاو مارو - رنگ روغن روی بوم - ۱۸۶۵

ارفتوسیان به تناسخ ارواح دوری از خوردن غذاهای حیوانی و جنبه دوگانه انسان یعنی نیمه خاکی و نیمه آسمانی اعتقاد داشتند و معتقد بودند که اگر انسان پاک زندگی کند نیمه آسمانیش افزایش یافته و با باکوس یکی می‌شود و سپس خود به یک باکوس جدید تبدیل می‌شود. ارفتوسیان فرقه‌ای ریاضت‌کش بودند. در نظر آن‌ها شراب فقط حکم یک "رمز" را داشت چنان که بعدها در مسیحیت چنین شد. روایات بسیاری درباره دیونیسوس وجود دارد. از جمله اینکه او یک‌بار از شکم مادرش "سمله" و بار دیگر از زان پدرش "زئوس" متولد شده است. در واقع طبق روایات او دوبار زاده شده است.

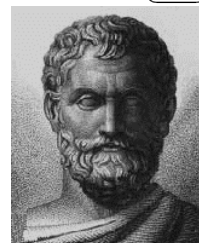
در جایی دیگر او را پسر زئوس و "پرسفون" می‌دانند. ارفتوسیان در جستجوی هستی بودند که جذبه مستی ایجاد می‌کرد یعنی یکی شدن با خدا و این معرفت عرفانی از طریق عادی دست نیافتنی است. این عنصر عرفانی به وسیله فیثاغورث که خود مصلح کیش ارفتوسی بود وارد فلسفه شد و از طریق او به افلاطون و از افلاطون به فلسفه دینی انتقال یافت. کیش ارفتوسی دارای عناصری از جذبه زنانه است، تا جایی که افلاطون خواستار برابری زن و مرد می‌شود یا فیثاغورث می‌گوید: "جنس زن طبیعتاً بیشتر با تقوی همبستگی دارد". از عناصر دیگر این آیین حرمت گزاردن به احساسات تند و خشن بود. تراژدیونان از مناسک کیش دیونیسوسی ریشه گرفت. به خصوص اورپید نمایش‌نامه‌نویس یونانی به دو خدای ارفتوسی یعنی دیونیسوس و اروس ارادت داشت.

فلاسفه پیش از سقراط

فلاسفه طبیعت

نحوه اندیشیدن از کجا آغاز شد؟ انسان اولیه که اسطوره‌ها را می‌سازد بازتابی از نحوه تفکر او در مورد رویارویی با انواع چیزهایی است که در جهان با آن روبرو است. در این دوره تفکر در قالب اسطوره‌ها ریخته شده است. در این بازه زمانی اسطوره حکم فلسفه، الهیات، مذهب و معرفت‌شناسی و ... را داشته است. طی یک تقسیم‌بندی بشر برای پاسخگویی به سوالات هستی سه دوره اسطوره‌ای، فلسفی و علم را طی نموده است. در دوره اسطوره‌ای به شیوه آزمون و خطا به این سوالات پاسخ داده می‌شود. در پاسخ به سوالات هستی در این دوره دلایل علمی قانع‌کننده وجود ندارد اما بی‌منطق نیز نبوده است. فلاسفه پیش از سقراط بیشتر به اسطوره توجه داشته‌اند.

سه فیلسوف مکتب ملطی



Thales طالس

ریاضیات، علم و فلسفه، تاریخ نویسی متمایز از وقایع نگاری محض را یونانیان به وجود آوردند. فلسفه حدود قرن ششم پیش از میلاد با طالس آغاز می‌شود. طالس اهل ملطیه از مستعمرات یونان در آسیای صغیر (ترکیه) بود (۶۲۴ ق.م). او از خردمندان هفتگانه یا "حکمای سبعة" است. این خردمندان هر کدام گفتار مشهوری دارند مثلاً طالس می‌گوید: "آب ماده‌المواد است. چیزهای دیگر از آن ساخته شده" او توانست از طول سایه هرم ارتفاع آن را محاسبه کند. معروف است که کسوف سال ۵۸۵ ق.م را دقیقاً پیش بینی کرده بود.

Anaximander آناکسی مندر

از منظر آناکسی مندر «همه اشیا از یک ماده ساخته شده‌اند. ماده‌ای نامتناهی و جاویدان که همه جهان را دربر گرفته است.» همه کائنات از همین حرکت به وجود آمده‌اند. وی این منشا را «آپایرون» به معنای آشوب می‌نامید. آناکسی مندر معتقد بود کائنات - برخلاف نظرات الهیات یهودی و مسیحی - که کائنات را خلق شده می‌دانند - تکامل یافته‌اند.

□ آناکسیمنس Anaximenes

از نظر او "ماده‌المواد هوا است". روح هوا است و آتش هوای رقیق شده است. او معتقد بود که هوا منشأ آب، خاک و آتش است. مکتب ملطی نتیجه تماس فکر یونانی با تفکرات مصری و بابلی است. فلاسفه ملطی باور داشتند که منشأ تمام چیزها نوعی جوهر اولیه است. او معتقد بود که منشأ آب و خاک و آتش است. وی می‌گفت در این مطلب مقیاس کمی و کیفی وجود دارد. اگر هوا فشرده باشد خاک می‌شود.

□ فیثاغورث Pythagoras

"همه چیز عدد است".

فیثاغورث از مردم جزیره ساموس بود که در حدود سال ۵۶۹ ق.م زندگی می‌کرد. ریاضیات به عنوان استدلال استنتاجی با فیثاغورث آغاز شد. ریاضیات او با شکل خاصی از عرفان مربوط می‌شد. نفوذ ریاضیات در فلسفه از زمان فیثاغورث تاکنون عمیق است. ترکیب الهیات و ریاضیات از زمان فیثاغورث و سپس یونان، قرون وسطا و عصر جدید تا کانت صفت مشخص فلسفه دینی است.

مفهوم جهان ابدی جهانی که تنها بر عقل مکتشف می‌شود نه بر حس قبل از افلاطون از دیدگاه‌های فیثاغورث است. تصاعد هارمونیک (Harmonic progression) و معدل هارمونیک (Harmonic mean) نتیجه توجه او به رابطه موسیقی و ریاضیات است. هم‌چنین رابطه اعداد با اشکال (مربع و مکعب عدد). دین تعقلی در برابر دین اشرافی از زمان فیثاغورث و خاصه از زمان افلاطون کاملاً متأثر از ریاضیات و اسلوب ریاضی است.

□ پارمنیدس Parmenides

گروهی از فلاسفه در حدود ۵۰۰ ق.م در آلتا مستعمره یونان در جنوب ایتالیا پیدا شدند. از مهم‌ترین آن‌ها پارمنیدس (۵۴۰ ق.م) بود. او معتقد بود که هر چیزی که وجود دارد پیوسته وجود داشته است. چیزی نمی‌تواند از هیچ به وجود آمده باشد و چیزی که هست همواره هست و نمی‌تواند نابود شود - هیچ چیز تغییر نمی‌کند. او اعتقاد داشت که حواس ما تصویری نادرست از جهان به ما می‌دهد تصویری که با عقل ما جور نیست. بنابراین بین محسوسات و عقل جانب عقل را گرفت. ایمان او به عقل بشر به عنوان منشأ شناخت جهان او را در گروه اولین فلاسفه خردگرا قرار داد. ابداع علم مابعدالطبیعه مبتنی بر منطق را به او نسبت می‌دهند.

□ هراکلیتوس Heraclitus

او از اهالی اِفِسُوس و از معاصران پارمنیدس بود و اساسی‌ترین خصوصیت طبیعت را در تغییر مداوم و سیلانی آن می‌دانست. "همه چیز در جریان است و پیوسته در گذر. هیچ چیز ثابت نیست پس در یک رود دو بار نمی‌توان شنا کرد (پا نهاد). زیرا بار دوم که در رود پا می‌نهم نه رود همان رود است و نه من". از نظر او جهان دارای وحدتی است اما این وحدت از جمع اضداد پدید آمده و همین امر موجبات دگرگونی بی‌وقفه در طبیعت می‌شود. او معتقد بود که همه چیز از یک چیز و یک چیز از همه چیز تشکیل شده است. در واقع دیدگاه‌های پارمنیدس و هراکلیتوس نقطه مقابل همدیگر بود.

□ امپدوکلس Empedocle

او اهل سیسیل و حدود ۴۹۰ ق.م زندگی می‌کرد. از جمله فلاسفه‌ای است که هم ادراک حسی و هم عقل را در شناخت موثر می‌داند. اما اندیشه تک عنصری جوهر اولیه را قبول نداشت و معتقد بود که طبیعت از چهار عنصر یا، به گفته او چهار اصل تشکیل شده است. این چهار اصل عبارتند از خاک، هوا، آتش و آب. همه چیز از ترکیب این چهار عنصر اما به نسبت‌های مختلف به وجود آمده‌اند. این عناصر در اثر مهر ترکیب و در اثر قهر تجزیه می‌شوند.



■ آناکساگوراس Anaxagoras

فیلسوف یونانی از اهالی آسیای صغیر که بعدها به آتن رفت. علاقه‌مند به ستاره‌شناسی و معتقد بود که اجرام آسمانی از همان جوهر زمین ساخته شده‌اند. از نظراو طبیعت از ذرات ریز بی‌شماری که غیر قابل رویت هستند ساخته شده و در ریزترین ذرات مقداری از تمام چیزهای دیگر هست. این ذرات ریز که چیزی از همه چیز در درون خود دارند را بذر یا هسته می‌نامید.

■ اتمیست‌ها

فلاسفه اتمیست کسانی بودند که می‌گفتند دگرگونی‌های طبیعت به این سبب نیست که به راستی تغییر می‌کند بلکه چیزها از اجزاء ریز نامرئی‌ه وجود آمده‌اند که جاودانه و تغییر ناپذیر هستند و به این واحدهای بی‌اندازه کوچک اتم می‌گفتند. از فلاسفه اتمیست می‌توان از دمکریتوس نام برد. به اعتقاد دمکریت طبیعت ترکیبی است از شمار نامحدودی اتم‌های مختلف در اشکال و تعداد بی‌شمار که همه جاودان، ثابت و تجزیه‌ناپذیر هستند. بنابراین چیزی تغییر نمی‌کند و هیچ چیز از بین نمی‌رود و هیچ چیز از هیچ به وجود نمی‌آید. از نظر او تنها چیزی که وجود دارد اتم و فضا است و چون فقط به چیزهای مادی باور داشت او را ماده‌گرا می‌گویند.

■ نهضت شک‌گرایی (سوفیست‌ها) - نیمه دوم قرن پنجم ق.م

سوفیست به کسی گفته می‌شد که اموری را که در زندگی عملی به کار جوانان می‌آید به آن‌ها می‌آموخت. یعنی شخصی همانند معلم. اما این تعلیمات فقط برای طبقات توان‌گر بود. آن‌ها متخصص در فن سخنوری بودند. کسانی که در هر مجادله و گفتگویی با مهارت درس‌خوری می‌توانستند دیگران را مجاب کنند. بزرگ‌ترین فیلسوف سوفیست پروتاگوراس است. افلاطون در رساله‌ای به نام پروتاگوراس نظرات او را کمابیش به هزل کشیده است. اما در رساله ته‌تئوس به‌طور جدی نظرات او را نقد کرد. پروتاگوراس بیشتر به واسطه این نظرش معروف است که: "انسان میزان همه چیز است. میزان چیزهایی که هستند و میزان چیزهایی که نیستند که نیستند". این بیان را چنین تفسیر کرده‌اند که هر انسان میزان همه چیز است و چون انسان‌ها با یکدیگر اختلاف نظر دارند پس یک حقیقت واحد و عینی وجود ندارد تا مطابق آن یک نظر صحیح و نظر دیگر باطل باشد. پس حقیقت واحد و مطلق نیست بلکه نسبی است. بنابراین می‌توان نظری را بهتر از نظرات دیگر دانست اما نمی‌توان گفت که کاملاً صحیح است. برای فیلسوف شکاک یقینی وجود ندارد. آن‌ها هم اساطیر کهن را به دیده انتقاد می‌نگریستند و هم خیال پردازی‌های فلسفی را مردود می‌دانستند. بنابراین تعلیم آن‌ها با دین و اخلاق ربطی نداشت. آن‌ها فن استدلال و احتجاج را درس می‌دادند و به راحتی می‌توانستند له یا علیه عقیده‌ای استدلال کنند و به نتیجه دلخواه دست یابند. از نظر افلاطون دیدگاه‌های سوفیست‌ها بر پایه فریبندگی حواس پی ریزی شده است. سوفیست‌ها از طبیعت‌گرایی به انسان‌گرا شدن فلسفه کمک می‌کردند، تفکرات خود را از مشاهدات کلی به جزئی معطوف کردند و نسبی‌گرا بودند و فرم را در برابر محتوا قرار دادند.

■ سقراط

شاید اسرارآمیزترین چهره تاریخ فلسفه سقراط باشد که براندیشه و فلسفه غرب تأثیری بسیاری گذاشت و به واسطه فعالیت‌های فلسفی‌اش به مرگ محکوم شد. او در آتن حدود ۴۷۰ ق.م به دنیا آمد و نظریاتش را هرگز مکتوب نکرد. آرا و افکار او را می‌توان در نوشته‌های افلاطون یافت. در مکالمات فلسفی افلاطون سقراط یکی از طرفین مباحثه است. هنر اصلی او گفت و شنود است. او با تظاهر به ندانستن - تجاهل سقراطی - قادر بود که در بحث نقطه ضعف تفکر افراد را بیابد و آشکار کند. این مسئله موجب ناراحتی افراد به‌خصوص آن‌هایی که در جامعه مقامی داشتند، شد. همین امر یکی از دلایل حکم به مرگ او بود. از نظر سقراط فیلسوف یعنی دوستدار خرد و کسی که می‌خواهد درباره زندگی و جهان بداند و مدام می‌کوشد به بصیرت حقیقی دست یابد و از دانش اندک خود نگران است. سقراط خود گفته است: "یک چیز را می‌دانم و آن این است که هیچ نمی‌دانم." بنابراین فیلسوف کسی است که تسلیم جهل خود نمی‌شود و در جستجو برای حقیقت خستگی‌ناپذیر است. سقراط عقیده داشت که باید مبنایی استواری برای معرفت خود بسازیم و این مبنا را عقل انسان قرار داد. توجه به عقل او را از جمله فیلسوفان خردگرا قرار داد.

■ اسطوره و مفهوم سرنوشت در فرهنگ یونان

محدوده‌ای از فرهنگ یونان که با براهین عقلی و قلمرو فلسفه قابل توجیه نیست به اسطوره تعلق دارد. "سرنوشت" یکی از این قلمروها محسوب می‌شود که با اسطوره پیوند تنگاتنگ دارد. از این لحاظ اسطوره قبول آن جنبه از سرنوشت است که در چارچوب هیچ استدلال و

برهان عقلی نمی‌گنجد. در واقع اسطوره امکان تحمل سرنوشت را فراهم می‌آورد. بهترین بستر ظهور اسطوره را می‌توان در شعر یونان باستان خصوصاً آثار هومر (قرن نهم ق.م) و هزیود (قرن هشتم ق.م) یافت. دو منظومه حماسی ایلیاد (۲۴ سرود درمورد جنگ تروا و دلاوری‌های اشیل یا اخیلوس در این جنگ) و اودیسه (۲۴ سرود در مورد ماجراهای اولیس یا اودیسه در بازگشت به موطن خود و عجایب این سفر و درایت اودیسه) هومر به‌خوبی به جنبه‌های اسطوره و سرنوشت پرداخته است. در فرهنگ یونان باستان نه تنها انسان‌ها قادر به گریز از سرنوشت خود نیستند، بلکه خدایان نیز که حاکم بر تاریخ هستند و قدرت آن‌ها بیش از انسان‌هاست سرنوشت خاص خود را داشته و به هیچ وجه از درگیری با سرنوشت و گریز از آن مبرا نیستند. در تراژدی یونان عنصر سرنوشت و حکمتی که بر آن مترتب است نقش به‌سزایی دارد. اعتقاد به سرنوشت در یونان کنجکاوی و لزوم دانستن آن را موجب می‌شد. لذا طالع بینی و غیب‌گویی و رجوع به ستارگان متداول بود. یونانیان قدیم معتقد بودند می‌توانند با غیب‌گوی معبد دلفی درباره سرنوشت خود مشورت کنند. آپولون خدای غیب‌گویی و خدای شعر و موسیقی از طریق کاهنه خودپوتیا با متوسلین سخن می‌گفت. بسیاری از حکمرانان بدون رایزنی با غیب‌گوی دلفی وارد جنگ نمی‌شدند.



غیب‌گوی معبد دلف - کلیسای سیستین - میکل آنژ - ۱۵۰۹ میلادی

یونان - دوران پریکلس

در نیمه نخست قرن پنجم پیش از میلاد جنگ شدیدی بین ایران و یونان در گرفت و خشایارشا پادشاه ایران در ۴۸۰ ق.م آتن را تسخیر کرد و تمام بناهای چوبی آکروپولیس را سوزاند. یک سال بعد ایرانیان در ماراتن شکست خوردند و این آغاز دوران طلایی آتن بود. یونان این دوره تحت رهبری پریکلس از نظر ثروت، فرهنگ و هنر شکوفا شد. بنای آکروپولیس با شکوه‌تر از قبل بازسازی شد. در این دوران تعداد زیادی مردان نابغه در آتن زندگی می‌کردند. سه نمایش‌نامه‌نویس بزرگ، آشیلوس که در جنگ ماراتن شرکت داشت و سوفوکل که هنوز به دین اساطیری اعتقاد داشت، اوریپید که تحت تاثیر پروتاگوراس و رسم آزاداندیشی زمان خود قرار گرفته و برخورد او با اساطیر شکاکانه و تخریب کننده بود و آریستوفان شاعر هزال و کمدی‌نویس که هم سقراط و هم سوفیست‌ها را هجو می‌کرد (شعر ابرها).



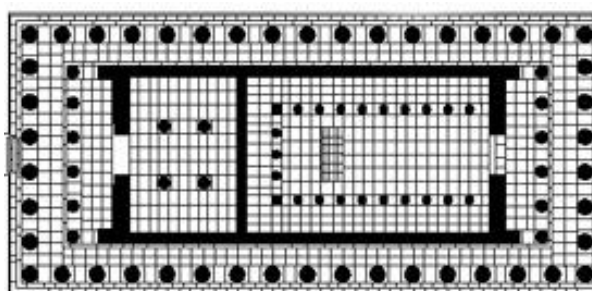
سرستون کورنتی - یونان پیکره دیونیسیوس - پارتنون - ۴۳۲-۴۳۸ ق.م - منسوب به فید یاس

فید یاس پیکر تراش نیز متعلق به عصر پریکلس است. هرودوت پدر تاریخ در این دوران زندگی می‌کرد و هم‌چنین سقراط و سوفیست‌ها. اما در این دوران بلندی مقام آتن بیشتر در هنر بود تا فلسفه. بجز سقراط هیچ‌یک از فلاسفه و ریاضیدانان بزرگ قرن پنجم آتنی نبودند. سقراط هم نویسنده نبود بلکه به مباحثه شفاهی اکتفا می‌کرد.



ستون دوری

سر ستون ایونی



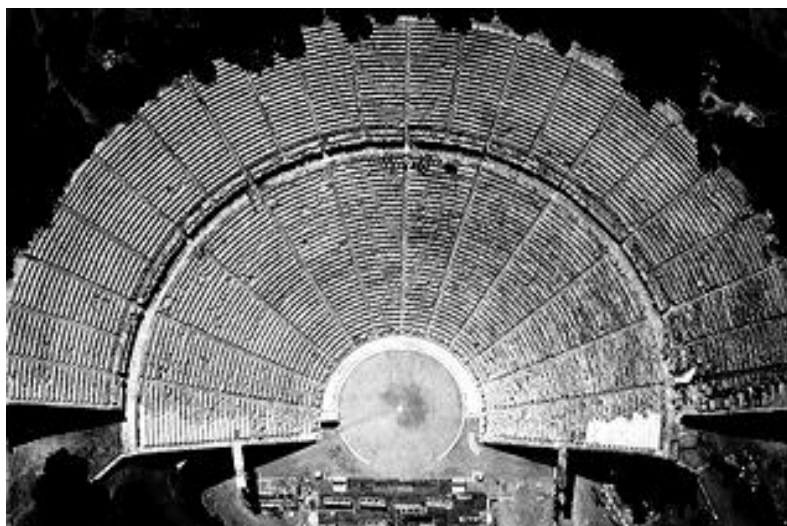
پلان معبد پارتنون - یونان



Parthenon Temple یونان معبد پارتنون

بزرگ‌ترین معبد آتن، پارتنون یعنی جایگاه دختر باکره به افتخار آتنه الهه حامی آتن با ابعادی غول‌آسا و معماری مرمرین خاص که در آن خط مستقیمی وجود ندارد و با وجود ابعاد بزرگ سبک جلوه می‌کند (به واسطه خطای باصره ستون‌ها اندکی مایل به درون دیده می‌شوند) ساخته شد. به جای در معبد مجسمه دوازده متری آتنا از سنگ مرمر سفید قرار گرفته بود. در پایین آکروپولیس تئاتر یونان "اپیداروس" که احتمالاً اولین تماشاخانه اروپا است، قرار دارد.

جنگ آتن و اسپارت در سال ۴۳۱ ق.م، و مرگ پریکلس در ۴۲۹ ق.م، شروع دوران تاریکی در تاریخ یونان بود (نمایش‌نامه زنان تروایی اثر اوریپید اعتراضی است به وحشیگری‌های این جنگ). تسلط اسپارتیان بر یونان به حکومت مردمی (دمکراسی) خاتمه داد و حکومت توان‌گران (الیگارش) را جایگزین کرد که به حکومت سی تن جبار معروف است. اما به علت نارضایتی بار دیگر اسپارت‌ها تن به حکومت دمکراسی دادند اما به بهانه‌های مختلف مخالفین خود را تحت تعقیب قرار می‌دادند. در چنین محیطی محاکمه و اعدام سقراط (۳۹۹ ق.م) صورت گرفت.



تئاتر اپیداروس Epidauros Theater



افلاطون Plato

افلاطون در ۴۲۷ ق.م یعنی در نخستین سال‌های جنگ آتن و اسپارت به دنیا آمد. از میان فلاسفه باستانی، قرون وسطا و جدید، نفوذ افلاطون از همه بیشتر است. از طرفی الهیات مسیحی تا قرن سیزدهم بیشتر تحت تاثیر افلاطون است تا ارسطو. مهم‌ترین موضوعات فلسفه افلاطون عبارتند از: مدینه فاضله یا آرمان‌شهر که نخستین حلقه سلسله آرمان‌شهرها است. نظریه مُثُل، که نخستین کوشش برای حل مسئله لاینحل جهان هستی است. براهین او در اثبات بقاء روح و جهان‌شناسی‌اش تصور او از معرفت به عنوان خاطره به جای ادراک می‌باشد.

اخلاق و سیاست در فلسفه افلاطون

در باب اخلاق، افلاطون مانند سقراط بر آن است که عمل نیک لازم علم به نیکی است و اگر مردمان تشخیص نیکی دادند البته به بومی نمی‌گرانید. پس احسن اخلاق یعنی فضیلت نتیجه علم است و کوشش در نزدیک شدن به علم ملکوت؛ یعنی آشنا و همدم کردن نفس انسان با «مُثُل» و حقایق و تشبیه به ذات باری و صفات و کمالات. و اما در باب سیاست افلاطون حکمت را بی‌سیاست ناقص و سیاست را بی‌حکمت باطل می‌خواند و سیاست و اخلاق را از یک منشا می‌پندارد و هر دو را برای نوع سعادت بشر واجب می‌داند. برای سیاست اصول زیبا و مبانی محکم در نظر گرفته است، مثلاً می‌گوید: استقرار دولت منوط بر فضائل و مکارم است، بهترین دولت‌ها آن است که بهترین مردم حکومت کنند، حاکم حکیم باشد، یا حکیم حاکم شود. این عقاید را افلاطون در رساله سیاست یا «جمهور» بیان داشته است.

تاثیر فلاسفه قبل از افلاطون بر دیدگاه فلسفی او

سقراط – مسئله اخلاق توجیه غایت‌مدارانه و هدف‌مند جهان به جای توجیه مکانیکی.
فیثاغورث – عناصر ارقئوسی و رازورزانه که از طریق سقراط به افلاطون رسید. جنبه دینی بقاء روح – تشبیه جهان به غار – احترام به ریاضیات – در آمیختن تعقل و اشراق.

پارمنیدس - واقعیت ابدی و مستقل از زمان و تغییر امری موهومی است.

هراکلیتوس - عدم پایداری جهان محسوس - عدم رسیدن به معرفت و شناخت از طریق حواس - شناخت و معرفت حقیقی از طریق عقل. در عقاید افلاطون مانند تمام فلاسفه اشراقی هسته یقینی وجود دارد که جز از طریق سیر و سلوک از راه دیگری قابل حصول نیست. مجموعه نظریات افلاطون در دفاعیه Apology، رسالت Epistles و مکالمات Dialogues که حدود بیست و پنج مکالمه فلسفی است و رساله جمهوری، مکتوب شده.

مدینه فاضله Utopia

افلاطون در کتاب جمهوری به بحث و وصف ساختار یک جامعه اشتراکی کامل و مطلوب پرداخته است. آرمان شهر افلاطون به طور خلاصه دارای سه طبقه است: حکما، سربازان و مردم عادی. افلاطون معادل این سه وجه سه قسمت برای روان در نظر می گیرد. ۱- وجه عقلانی ۲- وجه همت و اراده ۳- وجه شهوانی. همانطور که فرمانروایان باید نظامیان را وادار کنند که بخش پیشه‌وران و مردم عادی را کنترل و تحت بازرسی قرار دهند. وجه عقلانی انسان نیز باید بتواند وجه همت و اراده را وادار کند که شهوت و وجه حیوانی انسان را کنترل و تحت فرمان گیرد. نخستین موردی که در این جامعه به آن پرداخته می شود تعلیم و تربیت است که به دو بخش موسیقی و ورزش تقسیم می شود. در این جامعه تمام مکتوبات و الحان موسیقی و رفتارها کنترل شده و چیزهای مضر برای جوانان و ارکان آرمان شهر ممنوع است. آثار هومر و هزیود به چند دلیل باید منع شوند زیرا در این آثار از خدایان حرکات ناشایست سر می زند که مغایر اخلاق پسندیده است. باید به کودکان آموخت که از خدایان هرگز شرارت سر نمی زند زیرا خدا صانع همه چیز نیست بلکه فقط صانع چیزهای خوب است. در آثار هومرو هزیود مطالبی است برای ترساندن خوانندگان از مرگ حال این که در تعلیم و تربیت باید هر چه بیشتر کوشید تا جوانان برای آیین سلحشوری و جان دادن در میدان نبرد آماده و راغب باشند. نباید مردان نیک زاری کنند هرچند که در عزای دوستان باشد و هرگز نباید با صدای بلند خنده سر دهند. افلاطون اعتقاد داشت هنر خوب دو معیار دارد: ۱- درستی به معنای هماهنگی با قوانین جهان ۲- سودمندی به معنی توانایی ایجاد شخصیت اخلاقی. او معتقد است لذت نباید غایتی برای هنر باشد.

شعر از لحاظ آموزشی در یونان بسیار تاثیرگذار بود و یونان نقش بسزایی در تربیت داشته است. افلاطون می کوشد با برشمردن نقاط منفی شعر و شاعری توجه را به محسنات و نقاط مثبت فلسفه جلب کند. یکی از نقاط مثبت این است که افلاطون معتقد بود فیلسوف برخلاف شاعر به دانش حقیقی دسترسی دارد. دانش حقیقی هم یعنی علم پدیده‌ها. اما چرا شاعر نمی تواند علم به ایده‌ها داشته باشد؟ به این دلیل که شاعر هنگام سرودن شعر از خود بی خود می شود و موزها یا «الهیگان شعر و موسیقی» به آنها الهام می کنند. هنگام الهام شاعر علم هر چیزی که دارد وامی نهد، خالی می شود و آنگاه پذیرنده الهام می گردد. نباید داستان‌ها و اشعاری وجود داشته باشد که در آنها بدها خوشنود و خوبها ناخشنود باشند و در آنها مضامین و توصیفات از سرخوشی و هوسرانی آورده شده باشد. بنابر همه این ملاحظات کلیه شعرا را محکوم و مردود می داند. پس آنها جایی در آرمان شهر ندارند.

افلاطون در مورد هنر نمایش به بیان برهان عجیبی می پردازد و می گوید که شخص خوب نباید به تقلید از شخص بد بپردازد. نه تنها از بدها بلکه از زنان، بردگان و فرومایگان نباید تقلید کند! بنابراین نمایش نامه، اگر اصولا مجاز باشد، جز قهرمانان مرد بی عیب و شریف و نجیب نباید قهرمان دیگری داشته باشد. افلاطون در مورد این هنرمندان علی رغم تعظیم و تکریم!! می گوید: "...در شهر ما نظایر او حق وجود ندارد، زیرا قانون اجازه نمی دهد. بنابراین پس از آن که سر او را با روغن مَر تدهین کردیم و تاجی از پشم بر فرقش نهادیم، او را به سوی شهر دیگر روانه خواهیم کرد."

سپس به موضوع موسیقی می پردازد و می گوید، الحان موسیقایی دوری (مهیج و سلحشوری) و فریژی (خوشتن دار و آرامش بخش) در مدینه مجاز و الحان نولیدی و میکسولیدی (حزن انگیز) و ایونی، لیدیایی (سستی آور) ممنوع هستند. موسیقی باید اهداف تربیتی داشته باشد و یا حداکثر به "لذت بی ضرر" اکتفا شود. واژه "کُر" از کلمه "کارا" به معنای شادمانی مشتق شده است لذا تاکید می کند که دسته‌هایی از گروه‌های مختلف سنی برای اجرای کُر تشکیل شود: نوجوانان - خواندن سرودهای الاهگان دانش و هنر، جوانان تا سی سال - خواندن سرودهای آپولونی در ستایش آرمان‌ها و سالخوردگان - خواندن سرودهای دیونیزوسی که موجب تقویت قوای از دست رفته آنها می شود. سازهای مجاز در آرمان شهر باید ساده و دارای پیچیدگی پرده‌ها نباشد. لذا چنگ و کیتارا قابل استفاده، اما ساز نی فقط برای چوپانان مجاز است. افلاطون در رساله جمهور موسیقی را ضد اخلاق می داند.

انتقاد افلاطون از تراژدی

در تراژدی انواع حوادث دست مایه "شعر تقلیدی" می‌شود. در تراژدی عواطف و احساسات به افراطی‌ترین حالت آن به‌کار می‌رود و بیشترین تاثیر را بر بخش نازل نفس (احساسات) می‌گذارد. انسان با مشاهده تراژدی لذت می‌برد و همین مسئله می‌تواند به صورت عادت درآید و کم‌کم انسان را از عقل و اخلاق خارج کند.

در تراژدی از ماسک استفاده می‌شود. نقاب یعنی "تقلید" و ادای گفتار (بیان دوم شخص) لذا باطل و روشی فریبکارانه است. افلاطون بیان اول شخص را قبول دارد. وقتی که شاعر به طور مستقیم و حضوری از جانب خود سخن می‌گوید.

تخنه (Techne) - مهارت، فن، صنعت

افلاطون کار معمار، صنعت‌گر، پزشک، ریاضی‌دان و فرمانده را برتر از شاعر، تراژدی‌نویس و نقاش می‌داند. زیرا آن‌ها در موضوعی خاص واجد معرفت و دانش هستند و می‌توانند دانش خود را از طریق آموزش منتقل کنند. لذا "تخنه" وجهی "اکتسابی" دارد. اما شعر گفتن و شاعر شدن را نمی‌توان آموزش داد، زیرا معرفت نیست و در حوزه احساس قرار دارد. از طرفی اثر صنعت‌گر یا نجار (صندلی) قابل استفاده و سودمند است و از روی الگوی مثلیک‌بار تقلید شده است. اما اثر نقاش (صندلی نقاشی شده) از روی الگوی صنعت‌گر تقلید شده بنابراین از حقیقت دومرتبه فاصله دارد و در نتیجه صنعت‌گر و کارش برتر از شاعر و اثرش است.

درمدینه فاضله تمام شئونات حتی نوع تغذیه، زناشویی، اموال و اقتصاد (غیرخصوصی بودن اموال، نبودن ثروت و فقر) همگی تحت نظر قوانین آرمان‌شهر است. دختران نیز باید همانند پسران موسیقی و ورزش و فنون جنگ را بیاموزند. بعضی زنان که دیدگاه فلسفی دارند برای سرپرستی؛ و برخی که جنگ‌آوردن برای سربازی مناسبند. در آرمان‌شهر زن و مرد حقوق مساوی دارند. مدینه فاضله افلاطون یعنی حکومت مردان "عادل یا حکیم" که بعدها در فلسفه سیاسی الگویی برای حکومت‌های خواص و توانگران (الیگارشی) و حکومت‌های تک‌محور و تک‌حزبی (توتالیتار) شد.

نظریه مُثُل (Theory of forms)

اواسط کتاب جمهوری یعنی از اواخر کتاب پنجم تا پایان کتاب هفتم افلاطون بیشتر به مسائل صرفاً فلسفی پرداخته است. نظریه مُثُل در برخی موارد منطقی و در برخی دیگر مابعدالطبیعی‌ای است. قسمت منطقی آن به معانی اسم‌های عام می‌پردازد. تعداد زیادی جانور وجود دارند که به یک اسم خوانده می‌شوند مثلاً "این یک گربه است." اما منظور از کلمه "گربه" چیست؟ البته چیزی است غیر از این یا آن گربه‌ی خاص. ظاهراً یک جانور از این جهت گربه است که از ماهیت کلی که بین همه گربه‌ها مشترک است، بهره برده. زبان نمی‌تواند بدون اسامی عام، مانند "گربه" عمل کند؛ و پیداست که این اسم‌ها بی‌معنی نیستند. اما اگر لفظ "گربه" معنی داشته باشد درون گربه‌ی خاصی نیست که با تولد و مرگ آن به‌وجود آمده یا از بین برود بلکه در نوعی "گربگی" مطلق است. که در حقیقت فارغ از زمان و مکان قرار دارد و ابدی است. این قسمت منطقی نظریه افلاطون است. اما قسمت مابعدالطبیعه آن، کلمه "گربه" به معنای گربه کلی است یعنی "همان گربه" که خدا آفریده است و یکتاست و گربه‌های دیگر از ماهیت آن گربه بهره گرفته‌اند. اما این بهره کمابیش ناقص است و به‌واسطه این نقص وجود گربه‌های دیگر امکان‌پذیر هستند. آن گربه اصلی و یکتا واقعی و گربه‌های دیگر ظاهری هستند. این مسئله برای تمام موجودات و اشیاء موجود در طبیعت نیز صادق است. یعنی هر کدام یک الگوی واحد حقیقی فارغ از زمان و مکان دارند، و تعداد بی‌شماری وجود ناقص ظاهری در طبیعت محسوس موجود هستند.

بنابراین در وراء هر اسب هرسیب و هر انسان، اسب، سیب و انسان مثالی وجود دارد که این‌ها از رویان‌ها تقلید شده‌اند. افلاطون با این نظریه عالم را به دو قسمت مجزا تقسیم می‌کند. عالم مابعدالطبیعه که فارغ از زمان و مکان است؛ حقیقی است و تمام مُثُل یا الگوهای اولیه غیر قابل تغییر و فناپذیر در آن قرار دارد؛ غیر محسوس و غیرمادی است. و عالم طبیعت یا ماده که تقلید شده و رونوشت (کپی) عالم مُثُل است فناپذیر و قابل تغییر، محسوس، ظاهری، ناقص و غیر واقعی است. یعنی عالمی که ما در آن زندگی می‌کنیم. از نظر افلاطون شناخت از طریق حواس شناختی ناقص است زیرا در جهان طبیعت همه چیز روان و در حال تغییر است، هیچ چیزی هستی ثابت و دائمی ندارد لذا این شناخت ثابت و قابل اعتماد نیست. اما شناخت از طریق عقل شناختی کامل و واقعی؛ ثابت و غیر قابل تغییر است. از نظر افلاطون شناخت ما به عالم مُثُل از طریق عقل است نه از طریق حس.

افسانه غار

افلاطون برای تشریح نظریه مُثُل عالم موجود را که در آن زندگی می‌کنیم به غاری تشبیه می‌کند. تمام انسان‌هایی که در این غار زندگی می‌کنند همه به اجبار پشت به ورودی غار قرار دارند و فقط می‌توانند دیوار روبروی خود را ببینند. در پشت سر آن‌ها آتشی قرار دارد و به واسطه آن و حضور آن‌ها و اشیا در جلوی آتش، سایه‌هایی بر دیوار غار نقش می‌بندد. به ناچار آن‌ها این سایه‌ها را واقعی می‌پندارند و از چیزهایی که علت این سایه‌ها هستند بی‌خبرند. سرانجام یک نفر از آن‌ها از غار می‌گریزد و قدم در دنیای خارج از غار می‌گذارد و می‌فهمد که سایه‌ها فریبی بیش نبودند. حال اگر این شخص فیلسوف باشد به غار باز گشته و حقیقت را به دیگران می‌گوید. اما باوراندن و متقاعد کردن دیگران کار ساده‌ای نیست زیرا آن‌ها او را ابله می‌پندارند. عالم مُثُل همان مکان حقیقی بیرون از غار است.

بقاء روح

افلاطون معتقد بود که روح پیش از آنکه در جسم حلول کند وجود دارد. اما وقتی در بدن انسان حلول کرد همه مثال‌های اعلا را از یاد می‌برد. اما گهگاهی خاطره مبهم از چیزهایی که زمانی روح در عالم مُثُل دیده بود در او بیدار می‌شود. روح در حسرت بازگشت به جهان و مبدء اصلی برانگیخته می‌شود. افلاطون این حسرت را اروس (خدای عشق یونانیان) به معنای عشق می‌نامد، روح سپس دستخوش "شوق بازگشت به اصل خویشتن" می‌شود. از این پس تمام جهان محسوسات در نظرش ناقص و بی‌اهمیت جلوه می‌کند و آرزو دارد که از قالب تن رها شده به عالم مُثُل و حقیقت پرواز کند. اما اگر انسان به بازتاب مثال‌ها در جهان محسوسات دلخوش کند و هیچ‌وقت در فکر پی‌بردن به حقیقت سایه‌ها نباشد به سایه‌ها خو کرده و فناپذیری روح خود را از یاد می‌برد.

در اینجا ما با ثنویت افلاطون مواجه می‌شویم یعنی: روح و جسم، معقولات و محسوسات، تعقل و ادراک حسی، زیبایی و زشتی. این جفت‌ها به یکدیگر مربوط هستند و در هر جفت اولی هم از نظر واقعیت و هم از نظر خوبی (ارزش) بر دومی برتری دارد. به این ثنویت، تقابل‌های دوتایی نیز می‌گویند. نتیجه این ثنویت اخلاق ریاضت‌کشانه یعنی پرهیز از دومی و توجه به اولی است که این اخلاق تا حدودی در مسیحیت و بطور کامل در مانویت متجلی شده است.

معرفت و ادراک در فلسفه افلاطون

در فلسفه جدید این مسلم است که معرفت تجربی وابسته به ادراک یا مشتق از آن است. اما در فلسفه افلاطون و برخی مکاتب دیگر در این باره نظر بسیار متفاوتی وجود دارد. بدین معنی که هیچ چیزی که شایسته نام معرفت باشد از حواس حاصل نمی‌شود و یگانه معرفت حقیقی مربوط به مفاهیم است. مطابق این نظر $2+2=4$ معرفت حقیقی است. اما جمله‌ای مانند "برف سفید است" آنقدر ابهام و عدم یقین دارد که نمی‌تواند در ردیف حقایق فلسفی قرار گیرد.

افلاطون در رساله "ته تتوس" در مورد این که معرفت و ادراک هر دو یک چیز هستند انتقاد کرده است. او می‌گوید که ما از راه چشم و گوش ادراک می‌کنیم نه با چشم و گوش؛ سپس می‌گوید که مقداری از معرفت ما مربوط به هیچ یک از آلات حسی‌مان نیست مثلاً می‌دانیم که رنگ‌ها و صداها شبیه هم نیستند درحالی که هیچ وسیله خاصی برای ادراک "وجود و عدم، شباهت و عدم شباهت، مطابقت و اختلاف وحدت و کثرت و..." وجود ندارد. "ذهن برخی چیزها را به وسیله خودش مورد تفکر قرار می‌دهد و باقی را از راه دستگاه‌های جسمانی." ما زبری و نرمی را از راه لمس ادراک می‌کنیم اما این ذهن است که حکم به زبری و نرمی می‌دهد و این که وجود دارند و ضد یکدیگرند. فقط ذهن می‌تواند وجود را دریابد و ما اگر وجود را درنیابیم نمی‌توانیم حقیقت را دریابیم. از این‌ها نتیجه می‌گیرد که ما نمی‌توانیم بر اشیا از طریق حواس معرفت حاصل کنیم زیرا از راه حواس نمی‌توان به وجود اشیا پی برد. بنابراین معرفت، تفکر است. تأثر و ادراک معرفت نیست زیرا سهمی در فهم حقیقت و شناخت وجود ندارد. او معتقد است که "معرفت خاطره‌ای است که روح از زندگی قبلی با خود می‌آورد" (رساله منون) و منشا آن عالم مُثُل و غیر محسوس است.

هنر و هنرمند در یونان باستان

بررسی هنر در یونان باستان به دو دوره تقسیم می‌شود: دوره قبل از فلسفه یعنی اساطیر و عقل اسطوره‌ای (Mythous) و دوره فلسفی که با رواج اندیشه‌های سوفیست‌ها شروع و با دیدگاه‌های فلسفی سقراط و در نهایت افلاطون و حاکمیت نوس (Nous) یا عقل فلسفی به اوج رسید. تا قبل از ظهور فلسفه و متافیزیک افلاطون میان اسطوره و هنر پیوندی تنگاتنگ بود. همه وجوه هنر جنبه آیینی و نیایشی داشت و به نوعی، هنر اساطیری محسوب می‌شد تا جایی که هنر این دوران را می‌توان "دین هنری" نامید.



خدای بانو و دو کبوتر یونان - مرمر سفید - نقش برجسته - ۴۵۰،۴۴۰ ق.م

آثار و اشعار هومر و هزیود متعلق به این دوران است. بنابراین پیش از آن که هنر و زیبایی به عنوان دو مفهوم فلسفی از سوی سقراط و افلاطون مورد بررسی قرار گیرند یونانیان کهن از جمله هومر و هزیود این دو را در راستای روایات اساطیر بیان می‌کردند. به گفته هومر **موزها** دختران زئوس خدای خدایان؛ نگهبان جلوه‌هایی از هنر بودند.



تالیا موزه کمدی - یونان - مرمر سفید

موزها شامل نه خدای بانو، عبارتند از:

کلیو (Clio) ایزد بانوی تاریخ و روایت‌کننده قهرمانی و سلحشوری برای جنگجویان. یوترپه (Euterpe) نگهبان اشعار غنایی با "نی" خود دیونیسوس خدای شراب را همراهی می‌کند. تالیا (Thalia) ایزد بانوی کمدی و اشعار طرب‌انگیز. مل پومنه (Melpomene) نگهبان تراژدی و از همراهان دیونیسوس که در دست چپش صورتک تراژدی قرار دارد. ترسی کور (Tersichore) آموزگار رقص و سرودهای جمعی. اراتو (Erato) ایزد بانوی نظارت‌کننده بر مراسم ازدواج و اشعار عاشقانه. پلی هیم نیا (Polyhymnia) نوازنده ساز چنگ و الهام بخش نغمه‌های آسمانی. اورانیا (Urania) ایزد بانوی اختران و ستارگان و بنابر روایت مادر آپولون، خدای شعر و موسیقی است. کالیوپه (Calliope) آموزگار شعر حماسی و دستیار آپولون و سرور سایر ایزد بانوان.



یوترپه - موزه الهام بخش اشعار غنایی

اساطیر نماد باورهای دینی بودند. اما این باورها در قالب هنر بیان می‌شد. بنابراین اساطیر یونان را می‌توان مظهر حیات هنریونانیان دانست که سرچشمه این حیات در تجربه مینویی نهفته بود. لذا شعر و نمایش وسیله بیان این تجربه محسوب می‌شدند و شاعران نگهبانان و راویان اساطیر دینی بودند. آن‌ها این روایات را در قالب نظم یا شعر (Poet) و افسانه (Legend) درآورده و به ندای موزها گوش فرا داده و از آن‌ها کمک می‌گرفتند. در واقع به شاعر الهام می‌شد و او در لحظه الهام شعری از خود بی‌خود شده و از آستانه خودآگاهی به ساحت جذب و بی‌خودی وارد می‌شد، به همین اعتبار شاعری و بطور کلی هنر سیر و سلوکی لاهوتی بود، نه فعالیت ناسوتی. در این دوره شاعر سه منش

داشت؛ یعنی به گذشته بصیرت؛ به زمان حال آگاه و نسبت به آینده اشراف داشت. بطور کلی رویکرد اساطیری میان نیروهای قدسی و اندیشه پیوند گسست‌ناپذیری ایجاد کرده بود و آن چه را که هنر می‌نامیدند در سایه الهام مینویی پدیدار می‌شد. با ظهور فلسفه افلاطونی این رویکرد در معرض نقد و پرسش قرار گرفت.

ظهور فلسفه در یونان باستان دگرگونی اساسی در ساختار و بنیان نگرش اسطوره‌ای ایجاد کرد. قرن ششم ق. م، با ظهور فلاسفه طبیعی روش استدلالی - منطقی جای برداشت استعاری - اساطیری را گرفت و در قرن پنجم ق. م، با ظهور سوفیست‌ها این روش به اوج خود رسید. میتوس یا عقل اسطوره‌ای که جنبه لاهوتی داشت و با نیروهای ایزدی مرتبط و قادر به پیش‌گویی بود جایش را به عقل فلسفی، نوس که تا حدی ناسوتی بود، داد. شک‌گرایی و پرسش جاییقین و مرجعیت فرهنگ اساطیر را گرفت. نگاه درونی انسان به اساطیر پدیده‌ها و جدا نبودن پدیده‌ها - هستی و انسان و قرارگیری همگیان‌ها درون یک مجموعه - تبدیل به نگاهی از بیرون و قرارگیری انسان به خارج از این مجموعه شد. و در نهایت به چالش کشیدن همگیان‌ها انجامید. در دید اساطیری مرزی بین شناخته و شناسنده (موجود و پدیده) وجود ندارد. اما دید فلسفی بین این دو شکاف و مرزی ایجاد کرد. رویکرد فلسفی پیامدهایی داشت از جمله: خدایان از مرتبه قدسی فرود آمدند و موضوع شناخت‌شناسی قرار گرفتند. برسایان‌ها توسط جدل منطقی سبب به‌وجود آمدن الهیات شد. خود و خودآگاهی که در بینش اساطیری منفعل و کنش‌پذیر و "اجتماعی - فرهنگی" بود در رویکرد فلسفی به "خود فردی"، فعال و منشاء اثر تبدیل شد. بنابراین فرد از سنت‌های فرهنگی - اجتماعی گسست و با پدیده‌های عاطفی برخوردی عقلانی کرد.

در یونان قلمرو اسطوره‌ای نظر دقیق و روشنی درباره هنر، غیر از الهام و خاستگاه ایزدی آن مطرح نبود یونانیان از هنر با لفظ تخته‌یاد یا Technē می‌کردند.

که با واژه اپیستمه Episteme به معنای دانایی و حقیقت و پوئیس Poiesis به معنای آفرینش کلی و ابداع پیوندی تنگاتنگ داشت و هر کس به ساحت آن وارد می‌شد منزلتی قدیس‌گونه می‌یافت.

از دوران سقراط و به‌خصوص افلاطون خرد (نئوس) واجد اعتبار شد و واژه سوفیا (Sophia) مترادف خرد و نئوس قرار گرفت. سوفیا در اندیشه افلاطون به عنوان وجهی از دانش نظریا همان دانایی، خرد و اپیستمه به‌کار گرفته شد. بنابراین لوگوس (logos) یا خرد جای میتوس را گرفت.

افلاطون بین عقیده یا باور (Doxa) و معرفت یا دانستن (Episteme) تفاوت قائل است.

شخصی که صاحب معرفت است بر چیزی معرفت دارد؛ یعنی چیزی که موجود است، زیرا چیزی که موجود نباشد، هیچ است. پس معرفت مصون از خطاست زیرا منطقی نمی‌تواند خطا باشد. اما عقیده ممکن است خطا باشد. عقیده نه می‌تواند از آن چه نیست باشد زیرا این محال است و نه می‌تواند از آن چه که هست باشد زیرا در این صورت عین معرفت است. پس عقیده باید از آن چه که هم هست و هم نیست باشد. اما این امر چگونه است؟ پاسخ افلاطون این است که اشیا مادی (که رونوشت الگوی حقیقی از عالم مُثُل‌اند) دارای صفات متضاد هستند. یعنی چیزی که زیباست از جهتی زشت هم هست. چیزی که عادلانه است از جهتی غیرعادلانه هم هست و غیره. بنابراین میان هستی و نیستی قرار دارد و می‌توانند منشاء عقیده باشند. اما چیزهایی که وجود مطلق، ابدی و لایتنیغ دارند هم دارای عقیده و باورند و هم معرفت‌اند. بدین ترتیب عقیده مربوط به عالم محسوس و معرفت مربوط به عالم ابدی و فوق محسوس است. به عنوان مثال عقیده مربوط به چیزهای زیباست و معرفت به زیبایی مطلق مربوط است. بنابراین از نظر افلاطون تمام چیزهای عالم محسوس از جمله هنر و زیبایی در حوزه عقیده، باور و پندار محض قرار می‌گیرند.

پس عقیده مربوط می‌شود به دانش پدیدارها (Eikasia) این دانش در بحث پیرامون هنرها و صنایع و فنون مطرح می‌شود، دانش پدیدارها به حوزه تصاویر تعلق دارد که افلاطون با واژه ایکون (Eikon) از آن نام می‌برد و در واقع عالم پدیدارها و تصاویر را سایه آیدوس (Eidos) یا عالم مُثُل می‌داند. و در نهایت اثر هنری را نتیجه باور و پندار محض و از طرفی الهام و از خود به‌درشدگی هنرمند می‌داند.

■ معرفت حقیقی

ذهن انسان از چهل به معرفت دارای دو مسیر یا دو قلمرو است:

(۱) قلمرو معرفت (اپیستمه)

(۲) قلمرو گمان یا ظَن (دوکسا)

مسیر دوم از نظر افلاطون معرفت حقیقی است. گمان یا ظَن با تصاویر (Images) سروکار دارد اما معرفت با مبادی (Originals) یا نمونه‌های والا (Archetype) مربوط است.

اگر از کسی سوال شود عدالت چیست؟ و در جواب شخص به تجسم‌های ناقص عدالت اشاره کند مانند رفتار انسان، قانون اساسی و یا مجموعه‌ای از قوانین جزئی، حالت ذهن او حالتی از گمان است. یعنی تصاویر و روگرفته‌هایی را می‌بیند که با مبادی اشتباه گرفته شده است. اما اگر کسی فهم و درکی از عدالت فی نفسه (ذات عدالت) داشته باشد، می‌تواند مافوق تصاویر به صورت یا مثال کلی و مافوق تصاویر بپردازد. در

آن صورت در حوزه معرفت (نوئوس یا ایپستمه) قرار دارد. از نظر افلاطون عدالت مطلق، ذاتی و فی‌نفسه به جهان نامحسوس (مُثل-متافیزیک) تعلق دارد و در جهان محسوس (هُراتا) به صورت ناقص وجود دارد. افلاطون حوزه گمان را درجه‌بندی کرده است. بالاترین درجه را به "عقیده" (پِیستیس) و پست‌ترین درجه را به خیال (آیکازیا) داده است. متعلقات خیال "تصاویر" یا "سایه‌ها" و سپس "انعکاسات" (تصاویر تصاویر یا تقلید دست دوم- هنر) هستند.

■ هنر در قلمرو پندار و خیال "ایکازیا" (Icasia)

از نظر افلاطون عالی‌ترین مرتبه معرفت (ایپستمه) به نظم ایدئال‌ها مربوط است و در مراتب بعدی عقیده و گمان (دوکسا) که با نظم قابل درک در اشیاء طبیعی مربوط می‌شود. در پایین‌ترین مرتبه پندار و خیال (ایکازیا) است که به نظم خیالی ربط دارد. کار هنر محصولی از تخیل همراه با عنصر عاطفی است. پس لزوماً کار هنری نباید روگرفته و کپی عین به عین باشد. کار هنری حاصل آفرینش تخیلی است پس بیشتر تمثیل‌گرا (سمبولیسم) است، و دقیقاً به همین خاطر است که حقیقت چیزی را تصدیق نمی‌کند.

■ محاکات و تقلید، مایمیسیس و رویکرد افلاطون به آن

واژه مایمیسیس از یونان دوره اسطوره با هنر و زیبایی پیوند داشته است. بعضی ریشه این واژه را در آیین دیونیسوسی می‌دانند زیرا کاهنان یونانی این واژه را در مراسم رقص و سماع و نغمه‌های مذهبی به کار می‌بردند. افلاطون نیز در آثار خود به این معنای مایمیسیس اشاره کرده است. در آن دوران مایمیسیس صرفاً در مورد رقص و سماع و موسیقی و نمایش به کار می‌رفت و به‌هیچ‌وجه در مورد پیکرتراشی و سایر هنرهای بصریه کار گرفته نمی‌شد. در قرن پنجم ق.م مایمیسیس از حوزه آیین‌ها و مراسم مذهبی به قلمرو فلسفه وارد شد و به تقلید و نمایش و بازنمایی جهان خارج اطلاق شد. افلاطون نیز مایمیسیس را به معنای تقلید و گِرتِه برداری از پدیدارها و نمودهای طبیعیه کار برد. بدین ترتیب برای نخستین بار این واژه در مورد هنرهای دیداری از جمله نگارگری و پیکرتراشی به کار گرفته شد. افلاطون در دفتر دهم از کتاب جمهوری هنر را تقلید و گِرتِه برداری صرف از واقعیت می‌داند- که بعدها همین رویکرد در قرن‌های بعد به‌خصوص قرن نوزدهم میلادی در مکتب طبیعت‌گرایی (ناتورالیسم) پدیدار شد. مایمیسیس از نظر کلی به معنای تلاش برای بازتولید نمود (appearance) یک چیز از طریق روش‌هایی خاص است. مایمیسیس در معنای خاص تقلید، قبل از افلاطون به کار نرفته است و این افلاطون است که اول بار به طور مشخص برای تولید یا کنش تقلید کردن و باز نمود چیزها از اصطلاح تخصصی مایمیسیس استفاده می‌کند. مایمیسیس به طور دقیق در یونان قبل از بکارگیری این اصطلاح توسط افلاطون برای توصیف فعالیت‌های آیینی روحانیون که مرتبط با موسیقی و پایکوبی بود به کار می‌رفت نه برای هنرهای تجسمی. افلاطون در کتاب جمهور از واژه مایمیسیس به طور دقیق استفاده می‌کند.

■ هنر به اندازه دو مرتبه از حقیقت دور است

از نظر افلاطون هنر وجهی از تقلید و مایمیسیس است. مثلاً یک انسان واقعی برداشتی است از انسان حقیقی در عالم مُثل، پس به اندازه یک مرتبه از حقیقت فاصله دارد. تصویر انسان بر گرفته یا تقلیدی از انسان طبیعی و ملموس است. بنابراین این برداشت (کُپی) برداشت از حقیقت است. پس به اندازه دو مرتبه از حقیقت فاصله گرفته و تنزل پیدا کرده است. افلاطون در آرمان‌شهر خود، وجوهی از هنر را قبول دارد و آن وجه آموزشی و اخلاقی آن است. در واقع افلاطون میان هنر و ارزش‌های اخلاقی پیوند برقرار کرد و این ارزش‌ها را مقدم بر حساسیت‌های زیبایی‌شناختی می‌دانست (هنر قرون وسطا و کلیه هنرهای دینی و سنتی). بنابر این در آرمان‌شهر هنر می‌بایستی از صافی ممیزی عبور کند تا خلاف اخلاق و اهداف آرمان‌شهر نباشد. تفاوت دیدگاه افلاطون و حوزه هنر اسطوره‌ای در این است که او هنر را در مرتبه مایمیسیس یا تقلید از پدیده‌ها می‌داند اما در حوزه هنر اسطوره‌ای - قبل از ظهور فلسفه - هنر در مرتبه پوئیس (ابداع و آفرینش) و فراسوی عالم پدیدارها یعنی به عالم اساطیر و حوزه غیر استدلالی تعلق داشت. بدین ترتیب افلاطون نخستین فیلسوفی است که میان هنر و نیروهای ماورائی جدایی ایجاد کرد. از نظر افلاطون اشیا و پدیده‌ها از دو جزء ماده یا هیولی (Hyle) و صورت یا مورف (Morphe) تشکیل شده‌اند. ماده یا هیولی به مصالحی که شی از آن ساخته می‌شود و صورت یا مورف وجهی از پدیده است که آن را از سایر پدیده‌ها متمایز می‌کند. از این رو چیزها را می‌توان در پرتو صورت آن‌ها شناسایی کرد و آن‌چه که محدوده‌ی هر چیز را تشکیل می‌دهد همانا صورت مثالی (ایدوس) آن است و آن‌چه به صورت مادی محدود می‌شود، هیولیا ماده است. بنابراین در مواجهه با اثر هنری صورت آن بر ما پدیدار می‌گردد.

افلاطون در رساله سوفیست به دو نوع هنر اشاره می‌کند یکی هنر ساختن و دیگری هنر کسب کردن (تقلیدی و اکتسابی). او جنگاوری را هنری اکتسابی و فن تصویرسازی را ساختن می‌داند. اما خود هنر ساختن را به دو گونه تقسیم می‌کند. گونه اول را خدایی (ساختن به معنایی راستین) و گونه دوم را انسانی (تقلیدی) می‌داند.

افلاطون از هنر با لفظ تخته (فن) یاد می‌کند که به استعداد هنری و محاکات و تقلید از زیبایی‌های طبیعی و انسانی باز می‌گردد و اثر هنری را نتیجه کار و تولید آدمی می‌داند. او به جنبه کارکردی و کاربرد اجتماعی اثر هنری توجه دارد و از این منظر "زیبایی" یک اثر هنری را در "سودمندی" آن می‌داند. بنابراین از نظراو بهترین هنر معماری است. "معماری هنری است واقعی زیرا جنبه کاربرد و نتیجه واقعی دارد." افلاطون در کتاب سوم جمهوری از سبک‌ها و شیوه‌های داستانی می‌گوید. سه شیوه داستان سرایی عبارتند از: روایتی: سرودهای دینی و اشعار غنایی تقلیدی: تراژدی و کمدی و بطور کلی نمایش. ترکیبی از دوشیوه: روایتی و تقلیدی در قالب حماسه. افلاطون شیوه روایتی (سرودهای دینی و اشعار غنایی) را می‌پذیرد و آن را شیوه خاص خردمندان و عقلا می‌داند. شیوه تقلید در آرمان‌شهر (تراژدی و کمدی و بطور کلی نمایش) مجاز نیست، مگر تقلید از انسان شریف و با فضیلت. حماسه به شرط آن که ساده باشد و از وزن‌ها و آهنگ‌های پیچیده و بخرنج‌خوداری شود، قابل قبول است. شاعران هم از آرمان‌شهر اخراج می‌شود. مگر در خدمت و مجری اهداف مدینه باشند.

■ کنترل و نظارت بر هنرمندان (شاعران)

قانون‌گذار نباید شاعران را آزاد بگذارد هرچه که می‌خواهند بگویند، زیرا شاعران نمی‌دانند آثارشان تا چه اندازه بر خلاف قوانین است و چه زیان‌هایی به جامعه می‌رسانند. شاعران باید در سروده‌هایشان، کلمات و عباراتی به کار برند که حاوی پیش‌بینی‌های خوبی برای آینده باشد. باید از الفاظ خوب استفاده کنند. در اشعار خود نباید الفاظی جز آنچه که قانون حکم کرده است بیاورند، در ثانی حق ندارند اشعار خود را پیش از آنکه به پاسداران قانون و داورانی که بدین منظور معین شده‌اند و کسب موافقت آن‌ها در دسترس مردم عادی قرار دهند. در مدینه تنها اشعاری مجاز است که در پرستش خدایان و ستایش خیر و نیکی باشد.

■ زیبایی (Kallon) از نظر افلاطون

از نظر افلاطون جایگاه زیبایی حقیقی و آرمانی در عالم مُثُل است. زیبایی طبیعی و محسوس از زیبایی عالم مُثُل نشأت گرفته؛ پس به اندازه یک مرتبه از اصل خود دور شده است. اثر هنری که از روی زیبایی طبیعی وجود آمده به اندازه دو بار از زیبایی و حقیقت ایده دور شده است.

آثار: ۱- دوره اولیه - سقراطی

افلاطون در این دوره آثاری تحت تاثیر سقراط نوشته و اغلب بدون نتیجه قطعی و با خصوصیت "نمی‌دانم" سقراطی به پایان رسیده است. خطابه دفاعیه Apology - دفاعیه سقراط در دادگاه.

کریتون criton - کریتون و دیگران به سقراط پیشنهاد فرار می‌دهند، اما سقراط اعلام پایداری بر عقاید و تمکین از قوانین می‌کند. اتوفرون Euthyphron - سقراط در انتظار محاکمه به اتهام بی‌دینی است. این رساله درباره ماهیت دین‌داری است و بدون نتیجه پایان می‌یابد.

لاخس Laches - درباره شجاعت. بی نتیجه

ایون Ion - برضد شاعران و شعرخوانان دوره گرد.

پروتاگوراس Protagoras - فضیلت معرفت است و می‌توان آن را آموخت.

خرمیدس Chermides - درباره اعتدال. بی نتیجه

لوسیسی Lysis - درباره دوستی. بی نتیجه

جمهوری Republic - کتاب اول: درباره عدالت.

۲- دوره میانه - دوره انتقال

افلاطون کم کم راه خود را پیدا و از دوره اول که تحت تاثیر سقراط است فاصله می‌گیرد.

گرگیاس Gorgias - سیاست مداری عملی - حقوق قوی‌تر از فلسفه - عدالت به هر قیمتی.

منون meno - آموختنی بودن فضیلت با توجه به نظریه مُثُل.

اوتودیموس Euthydemus - مخالفت با مغالطه منطقی سوفیست‌های متاخر.

هیپاس اول Hippias I - درباره زیبایی.

هیپاس دوم Hippias II - ارتکاب خطای عمدی و غیر عمدی.

کراتیلوس Cratylus - در باره نظریه زبان.

مینکسنوس Menexenus - درباره سخنوری.

۳ دوره کمال

افلاطون در این رسالات صاحب افکار و اندیشه‌های خود می‌شود از سقراط کمی فاصله می‌گیرد و به طور مستقل به تفکر می‌پردازد. مهمانی (ضیافت - بزم) symposium - درباره عشق و زیبایی - تمام زیبایی زمینی سایه‌ای از زیبایی حقیقی است، که اِروس (Eros - خدای عشق) به نفس الهام می‌کند.

فیدون Phaedon - مثل و فنا ناپذیری.

جمهوری Republic - مدینه. دوگانه‌انگاری (ثنویت) مابعدالبیعه‌ایقویا مورد تاکید قرار می‌گیرد.

فدروس Phaedrus - ماهیت عشق. امکان خطابه فلسفی. سه جزئی بودن نفس.

۴ دوره کهن سالی

تئیتوس Theaetetus - معرفت ادراک حسی و حکم آن درست نیست.

پارمنیدس Parmenides - دفاع از نظریه مثل در مقابل انتقادات.

سوفسطایی Sophistes - نظریه مثل دوباره بررسی می‌شود.

سیاسی Politicus - حاکم راستین حکیم دانا و فاضل است و دولت قانونی چاره معضل جامعه است.

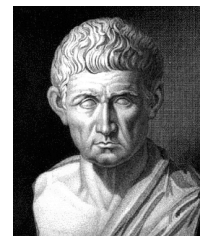
فیلبوس Philebus - رابطه لذت و خیر.

تیمائوس Timaeus - درباره علم طبیعی و خدای صانع (دمیورژ Demiurge).

کریتیاس Critias - مدینه فاضله کشاورزی و تقابل آن با نیروی دریایی امپراتوری آتلانتیس (جزیره بزرگ افسانه‌ایکه در اقیانوس اطلس در مغرب جبل الطارق قرار داشته و به گفته افلاطون ۹۰۰۰ قبل از او به زیر آب فرو رفته است).

قوانین Laws و اپینومیس Epinomis - افلاطون به زندگی زمینی اهمیت می‌دهد و آرمان‌ها و قوانین مدینه فاضله (Utopia) جمهوری را تبیین و در مواردی تغییر می‌دهد.

افلاطون هیچ‌گاه یک نظام کامل فلسفی که با دقت ساخته و پرداخته و کامل باشد را منتشر نکرد. فکر او در جهت بسط و توسعه مسائل تازه ادامه یافت و در طول حیات خود در حال صیورورت و تکامل بود.



□ ارسطو Aristotle

ارسطو در سال ۳۸۴ ق.م در شهر استاگیرا Stagyra، واقع در تراس به دنیا آمد. او در سن هجده سالگی به آتن رفت و شاگرد افلاطون شد و تا لحظه مرگ افلاطون ۷-۳۴۸ ق.م یعنی حدود بیست سال در "آکادمی" بسر برد. در سال ۳۴۳ ق.م آموزگار اسکندر شد. اما گویا آموزه‌های فلسفی او در تغییر شخصیت اسکندر تأثیری نداشت و تماس آن دو چنان بی حاصل بود که گویا هر کدام از آن‌ها در دو دنیای متفاوت زندگی می‌کردند. ارسطو در پایان دوران خلاق یونان ظهور کرد و پس از مرگش دوهزار سال گذشت تا فیلسوفی تقریباً هم عرض او پا به عرصه وجود گذارد. ارسطو به عنوان فیلسوف از جهاتی با فیلسوفان قبل از خود فرق دارد. او اولین فیلسوفی است که معلم وار به تدوین اندیشه‌های خود پرداخت. رساله‌های او منظم و مباحثاتش تنظیم شده هستند.

ارسطو بعد از مرگ افلاطون به دلیل اینکه با روسای آکادمی سازگاری نداشته آنجا را ترک می‌کند و برای خودش یک مکتب به نام لوسیوم درست می‌کند. ارسطو سه دسته اثر دارد. در یک سری از آثارش به افلاطون تمایل دارد. در آثار میانی در حال گذار است و در آثار دسته سوم به دور شدن از موضع آکادمی و افلاطون می‌پردازد. زیرا در این دوره به مثابه مشاهده‌گری تجربی و دانشمند به سراغ جهان می‌رود. ارسطو واضع منطق است و اولین کاری که در مشاهده جهان می‌کند طبقه‌بندی اشیا و چیزهای جهان است. مقوله‌بندی برای اولین بار توسط ارسطو مطرح گردید.

آثار ارسطو

۱- منطق و ما بعد الطبیعه

- مقولات یا قاطیغوریاس (Categories) [در مقولات عشر]
- عبارت یا باری ارمیناس (On Interpretation (De Interpretations)
- آنالوطیکای اول و آنالوطیکای دوم (Prior and Posterior Analytics) [در قیاس و برهان]
- طوبیقا (topics) [در جدل]
- سوفسطیقا یا رد مغالطات (on sophistical refutations) { در مغالطه و سفسطه }
- مابعد الطبیعه یا فلسفه اولیا علم برین یا الاهیات (متافیزیک) (metaphysics)

۲- فلسفه طبیعی و علوم طبیعی

- طبیعت یا سماع طبیعی (فیزیک) (On Sophistical Refutations)
- درباره آسمان (On the Heavens (De Caelo)
- درباره هست شدن یا تباهی کون و فساد on coming - to - be end passing - away
- کاینات جو Meteorological
- پژوهش‌ها درباره جانوران یا تاریخ حیوان (investigations about animals) (historiaanimalium)
- درباره اعضای جانوران یا اعضای حیوان (on the parts of animals) (Partibusanimaliumde)
- درباره جنبش جانوران یا حرکت حیوان (on the Movement of animals) (de Motuanimalium)
- درباره راه رفتن جانوران (on the progression of animals) (de incessuanimalium)
- درباره هست شدن یا تکون جانوران (on the reproduction of animals) (animaliumde generation)

۳- فلسفه روان

- درباره روان یا نفس (روان شناسی) (de anima) (on the soul)
- خرده طبیعات (parvaNaturalia) (مجمعه چند رساله کوتاه: درباره حواس، درباره حافظه و تذکار، درباره رویا، درباره پیش‌گویی از طریق رویا، درباره درازی و کوتاهی عمر، درباره جوانی و پیری، درباره تنفس)

۴- اخلاق و سیاست

- اخلاق ائودموس (EudemianEthice)
- اخلاق نیکوماخوس
- اخبار کبیر (مشکوک) (Magna Moralia)
- سیاست
- قانون اساسی آتن (مشکوک)

۵- هنر

- ریطوریکا یا فن خطابه Rhetoric

- بوطیقا یا فن شعر Poetics

آثار ارسطو به سه حوزه تقسیم می‌شود: تئوریا (آثار نظری، فلسفی و منطق) پراتیکا (آثار عملی، اخلاق و سیاست) و پوئیکا (آثار مربوط به هنر و تراژدی و فن خطابه)

ارسطو در مابعدالطبیعه برهان‌های بسیار محکمی بر ضد جهان مُثُل افلاطون می‌آورد. قویترین این برهان‌ها، برهان "انسان سوم" است، و آن این است که اگر انسان از آن جهت انسان است که به انسان مثالی شباهت دارد، پس باید یک انسان مثالی دیگر نیز وجود داشته باشد که هم انسان عادی و هم انسان مثالی به آن شبیه باشند، دیگر این که انسان هم انسان است و هم حیوان؛ پس این سوال پیش می‌آید که آیا انسان مثالی، حیوان مثالی است؟ اگر هست پس باید به تعداد انواع حیوانات، حیوان مثالی وجود داشته باشد و الاخر. ارسطو این موضوع را روشن می‌کند که وقتی عده‌ای از افراد در صفتی مشترک باشند، علت این امر نمی‌تواند این باشد که آن افراد با چیزی نسبت دارند که از نوع خود آن‌ها ولیکن کلی‌تر و کامل‌تر است. از نظر ارسطو مثال‌ها، صورت اشیا و غیره به خودی خود وجود ندارد بلکه برآیند تعریفی است از آن‌چه که ما به آن‌ها اهدا می‌کنیم، یعنی ویژگی خود چیزها که در نظریه کلیات یا ماده و صورت به آن پرداخته است.

ارسطو در نظریه کلیات به بحث در مورد زبان می‌پردازد: در زبان اسامی خاص و صفات وجود دارند. اسامی خاص به "اشیا" یا "اشخاص" تعلق دارند که هر یک از آن‌ها یگانه شیئا شخصی است که اسم مورد نظریه آن‌ها اطلاق می‌شود. خورشید، ماه، ایران، افلاطون، یگانه هستند. به عبارتی این اسم‌ها مصادیق متعدد ندارند اما از طرف دیگر کلماتی مانند "گره"، "درخت" و "انسان" به چیزهای مختلف و متعدد نسبت داده می‌شوند. مسئله کلیات مربوط به معانی این گونه کلمات است و نیز مربوط است به صفات، مانند "سفید"، "سخت"، "کرد" و غیره. ارسطو می‌گوید: "مراد من از اصطلاح "کلی" چیزی است که بر موضوعات بسیار قابل حمل باشد و مراد من از "جزئی" چیزی است که بدین طریق قابل حمل نباشد."

اسم خاص "جوهر" است یعنی به چیز دیگری تعلق ندارد مخصوص آن چیز است. جوهر "این" است و "جزئی" است و بر خود چیز دلالت می‌کند. اسم عام "کلی" است به بیش از یک چیز اطلاق می‌شود، بر نوع چیز دلالت دارد نه بر خود چیز. و دیگر "این" نیست بلکه "چنین" است. بنابر این اسم عام "کلیات" و اسم خاص "جوهر" هستند. مبنای حقیقی این تمایز در واقع یک مبنای زبان‌شناسی ناشی از نحو (syntax) یا تالیف کلام است. مباحث بحث شده در این مورد در نوشته‌های ارسطو دارای ابهام است اما با این وجود از نظریه مثل افلاطون جلوتر و به یک مسئله حقیقی و بسیار مهم نظر دارد. ارسطو می‌گوید سه گونه جوهر وجود دارد: آن‌هایی که محسوس و فانی هستند (شامل گیاهان و جانوران) آن‌هایی که محسوسند ولی فانی نیستند (اجرام سماوی - ارسطو فکر می‌کرد که در آن‌ها تغییری جزء حرکت روی نمی‌دهد) و دسته سوم آن‌هایی که نه محسوسند و نه فانی (خدا و نفس ناطقه انسان). نکات دیگر در مابعدالطبیعه ارسطو اصطلاح "ذات" است که در بین پیروان مدرسی او اهمیت بسیاری دارد و نیز تمایز "ماده" و "صورت". ذات خصوصیت چیز است که آن چیز بدون آن نمی‌تواند آن خصوصیت را داشته باشد. در مورد ماده و صورت، یک مجسمه مرمر را در نظر بگیریم، در این مجسمه مرمر ماده و شکلی که پیکرتراش به آن داده، صورت است. ارسطو می‌گوید هر گاه شخصیک کره مفرغی بسازد مفرغ ماده آن و کرویت صورت آن است. سپس ارسطو می‌گوید به اعتبار صورت است که ماده چیز مشخص و معینی است و صورت جوهر شی است. بدین ترتیب صورت هر چیز ذات و جوهر نخستین آن محسوب می‌شود. صورت جواهرند حال آن که کلیات جواهر نیستند. نتیجه می‌گیرد که هر گاه اشیا صورت پذیرند به فعل در می‌آیند و ماده بدون صورت قوه محض است. پس صورت از ماده "واقعی‌تر" است. از نظر او چیزی که بیشتر صورت باشد بیشتر فعلی است. در الهیات ارسطویی خدا صورت محض و فعل محض است. لذا بدون تغییر است. برهان اصلی اثبات وجود خدا، برهان "علت نخستین" است که بطور خلاصه این‌گونه عنوان می‌شود که باید چیزی باشد که جنبش را پدید می‌آورد، و خود آن چیز باید ناجنبنده و جاودان و جوهر و فعل باشد. این جوهر تاثیر ناپذیر و تبدیل ناپذیر، بسیط و تقسیم‌ناپذیر است و خدا را "جناننده ناجنبیده" می‌نامد.

ارسطو علت را به چهار مورد تقسیم می‌کند. علت مادی: ماده تشکیل‌دهنده‌ی شی. علت صوری: ذات شی است که باید پدید آید. علت فاعلی: کسیا چیزی که موجب به‌وجود آمدن صورت شیئا چیز شده است. علت غایی: هدفی است در پس به‌وجود آمدن آن چیز. مثلا در یک مجسمه مرمر به ترتیب: علت مادی، مرمر بودن جنس مجسمه. علت صوری، شکل مجسمه‌ای که ذاتی آن است و علت فاعلی، تماس و برخورد ابزار تراشیدن و قلم است با مرمر و علت غایی، هدفی است که پیکرتراش از ساخت مجسمه در نظر داشته است. امروزه لفظ "علت" را فقط به علت فاعلی و علت غایی را به "جناننده ناجنبیده" می‌گویند. زیرا هدف و غایت تغییر، و این تغییر تکاملی است و در جهت همانند شدن به خدا است. پس خدا علت غایی هر جنبشی است و جهان همواره به خدا مانندتر می‌شود. این دیانت، دیانت پیشرفت و تکامل است. این نظر زیر بنای حکمت ارسطویی را تشکیل می‌دهد که با فلسفه افلاطون متفاوت است. فلسفه افلاطون مبتنی بر ریاضیات؛ حال آنکه حکمت ارسطو بر زیست‌شناسی استوار است.

ارسطو در رساله "درباره روح" تناسخ فیثاغورثی ارواح را رد می‌کند. او روح را علت غایی جسم می‌داند. روح (soul) و نفس (Mind) از هم متمایز هستند.

نفس بالاتر از روح است و کمتر وابسته به جسم. نفس جوهر مستقلی دارد و نمی‌توان آن را از بین برد. نفس آن قسمت از وجود انسان است که ریاضیات و فلسفه را در می‌یابد. موضوعات نفس مستقل از زمان هستند، بنابراین خود نفس نیز از زمان مستقل است. روح حرکت دهنده تن و ادراک کننده محسوسات است. اما نفس وظیفه عالی‌تری دارد و آن اندیشیدن است، که با تن و حواس ارتباطی ندارد. از این جهت نفس می‌تواند باقی باشد، اما روح چنین نیست. آن چیزی که به گیاه یا جانور جوهریت می‌بخشد همان روح است. اما نفس چیز دیگری است که با اندیشیدن مرتبط است. گیاه و نبات نفس غیر متعل (نفس نباتی) و تنها انسان دارای نفس متعل (عقل و اندیشه) است که عنصری است ملکوتی و می‌تواند این عنصر خدایی را در خود افزایش دهد و این بالاترین فضیلت است.

فلسفه سیاسی ارسطو در رساله "سیاست" متمرکز شده است و نظریات اودراین رساله تا پایان قرون وسطا نفوذ و تاثیر فراوانی داشته است. این رساله به اهمیت و لزوم دولت پرداخته است. دولت را عالی‌ترین نوع جامعه می‌داند که بر خانواده و فرد مقدم است. جامعه بشری پس از